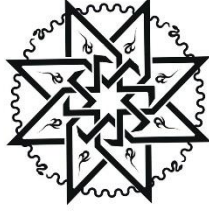


«پالایش» می‌امد و کلس

ترجمه پارسی: شروین وکیلی



«پالایش ما» می امید و کس

ترجمہ به پارسی: شروین و کیلی



عنوان: پالایش‌های امیدوکلس

نویسنده و مترجم: شروین وکیلی

تاریخ نگارش: ۱۳۹۵

انتشارات داخلی موسسه‌ی فرهنگی خورشید راگا

شیوه‌نامه

کتابی که در دست دارید هدیه‌ایست از نویسنده به مخاطب. هدف غایی از نوشته شدن و انتشار این اثر آن است که محتوایش خواننده و اندیشیده شود. این نسخه هدیه‌ای رایگان است، بازپخش آن هیچ ایرادی ندارد و هر نوع استفاده‌ی غیرسودجویانه از محتوای آن با ارجاع به متن آزاد است. در صورتی که تمایل دارید از روند تولید و انتشار کتابهای این نویسنده پشتیبانی کنید، یا به انتشار کاغذی این کتاب و پخش غیرانتفاعی آن یاری رسانید، مبلغ مورد نظرتان را حساب زیر واریز کنید و در پیامی تلگرامی (به نشانی @sherwin_vakili) اعلام نمایید که مایل هستید این سرمایه صرف انتشار (کاغذی یا الکترونیکی) چه کتاب یا چه رده‌ای از کتابها شود.

شماره کارت: 6104 3378 9449 8383

شماره حساب نزد بانک ملت شعبه دانشگاه تهران: 4027460349

شماره شب: IR30 0120 0100 0000 4027 4603 49

به نام: شروین وکیلی

همچنین برای دریافت نوشتارهای دیگر این نویسنده و فایل صوتی و تصویری کلاسها و سخنرانی‌هایشان

می‌توانید تارنمای شخصی یا کانال تلگرامشان را در این نشانی‌ها دنبال کنید:

www.soshians.ir

(https://telegram.me/sherwin_vakili)

پیش‌درآمد

این ترجمه به کمک برگردان‌های متن به انگلیسی و فرانسوی و با مرور نقل قول‌های امیدوکلس (امباذقلس) در منابع اسلامی بر محور اصل متن یونانی انجام گرفته است. بدنه‌ی متن نخست برای پژوهشی به پارسی برگردانده شد که در نهایت در قالب کتاب «تاریخ خرد ایونی» (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵) به چاپ رسید. واژه‌گزینی‌ها و فهم متن در ترجمه‌ام با شیوه‌ی کلاسیک تفاوت‌هایی دارد که دلایل کلی‌اش را که به دیدگاهم درباره‌ی روش‌شناسی حاکم بر فهم متون فلسفی یونانی باز می‌گردد، در کتاب یاد شده شرح داده‌ام. اما برخی از جزئیات واژگانی را در پاورقی همین متن آورده‌ام. چون برای نخستین بار بود که متن امیدوکلس به طور کامل به پارسی برگردانده می‌شد، و به این شکل متنی مستقل از ارجاع تاریخی‌ام در «تاریخ خرد ایونی» بود، سزاوار دیدم آن را به شکلی مستقل هم در مقام رساله‌ای جدا منتشر کنم. شاید که گره‌ای از کار پژوهشگری باز کند.

1. Παισανίη, σὺ δὲ κλυθι, δαίφρονος Ἀγχίτου υἱέ.

۱. بشنو، تو ای پائسانیا، پسر آنخیتوسِ خردمند؛

2. στενωποὶ μὲν γὰρ παλάμαι κατὰ γυῖα κέχυνται·
πολλὰ δὲ δεῖλ' ἔμπαια, τὰ τ' ἀμβλύνουσι μερίμνας.

παῦρον δὲ ζωῆς ἰδίου μέρος ἀθήσαντες
ὠκύμοροι καπνοῖο δίκην ἀρθέντες ἀπέπταν
αὐτὸ μόνον πεισθέντες, ὅτῳ προσέκυρσεν ἕκαστος
πάντοσ' ἐλαυνόμενοι, τὸ δ' ὅλον [πᾶς] εὐχεται εὐρεῖν·
οὕτως οὐτ' ἐπιδερκτὰ τὰδ' ἀνδράσιν οὐδ' ἐπακουστά
οὔτε νόωι περίληπτά. σὺ δ' οὔν, ἐπεὶ ὦδ' ἐλιάσθης,
πεύσειαι οὐ πλέον ἢ βροτείη μῆτις ὄρωρεν.

۲. از آنجا که (در میان مردمان) نیروی پراکنده در اندام‌هایشان مجاله شده (و گنجیده) است.

و فراوان است غمهایی که بر ایشان می‌تازد و لبه‌های خواست‌شان را کند می‌سازد.

جز بارقه‌ای مختصر از زندگی را در اختیار ندارند، که آن هم زندگی نیست،^۱

^۱ متن سکستوس امپریکوس این عبارت را به صورت ζωῆσι βίου ثبت کرده و دیلز آن را ζωῆς ἰδίου و اسکالیگر (Scaliger) آن را ζωῆς ἀβίου خوانده است. برنت (Burnet, 2003: Chap. V) که ترجمه‌ی من بیش از همه از شرح و برگردان او متأثر است، همین خوانش اخیر را ترجیح داده است.

(این زندگی که به مرگ ختم می شود،) همچون دودی به هوا بر می خیزد و بر باد می رود.

عقاید هر کدامشان منحصر است به آنچه که هنگام پرسه زدن و ولگردی به تصادف بدان برخورد کرده اند، و همچنان می لافند که به «کل» دست یافته اند.

بسا دشوار است که این چیزها را چشمان مردان ببیند و گوشه‌هایشان بشنود و (ذهن‌هایشان) دریابد. به هر صورت، حالا که تا اینجا راه یافته‌ای، بیش از آنچه که توان (ذهن) میرندگان است، نخواهی یافت.

3. στεγάσαι φρενὸς ἔλλοπος εἴσω.

۳. اینها را در دل گنگ خویش نگهدار...

4. ἀλλὰ θεοὶ τῶν μὲν μανίην ἀποτρέψατε γλώσσης,

ἐκ δ' ὀσίων στομάτων καθαρὴν ὀχετεύσατε πηγὴν.

καὶ σέ, πολυμνήστη λευκώλενε παρθένε Μοῦσα,

ἄντομαι, ὧν θέμις ἐστὶν ἐφημερίοισιν ἀκούειν,

πέμπε παρ' Εὐσεβίης ἐλάουσ' εὐήνιον ἄρμα.

μηδέ σέ γ' εὐδόξιο βιήσεται ἄνθεα τιμῆς

πρὸς θνητῶν ἀνελέσθαι, ἐφ' ᾧ θ' ὀσίης πλέον εἶπεῖν

θάρσει καὶ τότε δὴ σοφίης ἐπ' ἄκροισι θαάζειν.

ἀλλ' ἄγ' ἄθρει πάσηι παλάμηι, πῆι δῆλον ἕκαστον,

μήτε τι ὄψιν ἔχων πίστει πλέον ἢ κατ' ἀκουήν

ἢ ἀκοὴν ἐρίδουπον ὑπὲρ τρανώματα γλώσσης,

μήτε τι τῶν ἄλλων, ὅποση πόρος ἐστὶ νοῆσαι,

γυίων πίστιν ἔρυκε, νόει θ' ἢ δῆλον ἕκαστον.

4. ای خدا، زبانم را از دیوانگیِ این مردمان برهان.

لبهایم را تقدیس کن و جویباری پاکیزه را از میانشان روان ساز.

و تو، ای دوشیزه‌ی موسای^۲ سپیدبازوی بسیار ارجمند

می‌توانم به تو نزدیک شوم و آنچه را که برای زودمیران مجاز است، بشنوم؟

مرا در راه جایگاه ورجاوند برانگیزان و گردونه‌ی (دارای اسبان) نیک افسار زده را برایم بفرست.

تو تاج گل افتخاری را نمی‌خواهی که دست کوتاه‌میرندگان از زمین برچیده باشد،

برای آن که فراتر از محدوده‌ی مجاز و قانونی سخن بگویی و به این ترتیب بر قله‌ی خرد بر تخت بنشینی

(خطاب به پائوسانیاس؟) بیا، با تمام توانات بنگر که هرچیز چگونه نمایان می‌گردد.

دیده‌ها را معتبرتر از شنیده‌هایت مشمار، و به گوشه‌های تیزت بهایی بیش از آنچه زبانت می‌چشد، مده

به هیچ یک از اندامهای دیگری که روزنه‌ای برای فهم می‌گشایند، بسنده مکن،

بلکه همه چیز را چندان که آشکاره است، بنگر.

^۲ منظور موزها هستند که در سنت دینی یونانیان ایزدبانوانی فروپایه بوده‌اند هنرها را نمایندگی می‌کردند. کلماتی مانند موزیک و موزه از نام ایشان گرفته شده است.

5. ἀλλὰ κακοῖς μὲν καρτὰ μέλει κρατέουσιν ἀπιστεῖν.

ὡς δὲ παρ' ἡμετέρης κέλεται πιστώματα Μούσης,

γνώθι διασσηθέντος ἐνὶ σπλάγγνοισι λόγιοι.

5. اما این همان راهی است که ذهن‌های پست به آنچه والا و عالی است، ناباور می‌شوند.

در می‌یابی، بدان هنگام که گواهی استوار موسای من اعلام می‌شود و کلامم در قلبت جایگیر می‌شود.^۳

6. τέσσαρα γὰρ πάντων ριζώματα πρῶτον ἄκουε·

Ζεὺς ἀργῆς Ἥρη τε φερέσβιος ἠδ' Αἰδωνεύς

Νῆστις θ', ἧ δακρυοῖς τέγγει κρουνῶμα βρότειον.

6. نخست از چهار ریشه‌ی آغازین همه‌چیز بشنو:

زئوس درخشان، هرای حیات‌بخش، آیدونئوس

و نستیس که با اشکها چشمه‌ساران میرندگان را خیس می‌سازد.

7. ἀγένητα.

7. زاده نشده (و نامخلوق)...

^۳ کلمنت اسکندرانی این عبارت را *διατμηθέντος* خوانده است. دیلز آن را *διασσηθέντος* خوانده و این بند را چنین ترجمه کرده «وقتی سخن از صافی ذهن عبور کند»، برنت ترجمه کرده «وقتی کلامم در قلبت تجزیه گردند»، و لئونارد (Leonard, 1908) چنین فهم کرده: «در آنگاه که کلماتش در روحت رسوخ کند». من *λόγιοι* را با توجه به دلالتی که به تدریج در همین زمان می‌یابد، «کلام» ترجمه کرده‌ام تا هم به سخن گفتاری و هم به سویی مقدس زبان اشاره کند.

8. ἄλλο δέ τοι ἐρέω· φύσις οὐδενός ἐστιν ἀπάντων
θνητῶν, οὐδέ τις οὐλομένου θανάτοιο τελευτή,
ἀλλὰ μόνον μίξις τε διάλλαξις τε μιγέντων
ἐστί, φύσις δ' ἐπὶ τοῖς ὀνομάζεται ἀνθρώποισιν.

8. چیز دیگری را هم به تو بگویم: نه زایشی برای چیزهای فناپذیر وجود دارد،

و نه فرجامی برای آنان که با مرگی ویرانگر دست به گریبان‌اند.

آنان تنها در آمیختگی و داد و ستد چیزهایی در آمیخته هستند.

طبیعت^۴ تنها نامی است که مردمان به این چیزها داده‌اند.

9. οἱ δ' ὅτε μὲν κατὰ φῶτα μιγέντ' εἰς αἰθέρ' ἴ[κωνται]
ἢ κατὰ θηρῶν ἀγροτέρων γένος ἢ κατὰ θάμνων
ἢ ἐ κατ' οἰωνῶν, τότε μὲν τὸ [λέγουσι] γενέσθαι·
εὔτε δ' ἀποκρινθῶσι, τὰ δ' αὖ δυσδαίμονα πότμον·
ἢ θέμις [οὐ] καλέουσι, νόμωι δ' ἐπίφημι καὶ αὐτός.

9. اما (از دید) آنان زمانی که هوا با آذر (اثر) در

در قالب انسانی یا نژادی از جانوران وحشی یا پرنده‌ای یا گیاهی بیامیزد،

می‌گویند که (آن موجود) زاده شده است.

و زمانی که این چیزها بار دیگر از هم جدا شدند، آن را (به خطا؟) مرگِ بدفرجام می‌نامند.

^۴ در ادامه‌ی بند پیشین، بیشتر مترجمان مانند لئونارد فوسیس را در این بند به «birth» برگردانده‌اند و برنت همان «substance» را ترجیح داده است. به نظرم در اینجا امپدوکلس دارد به مفهومی عامتر از فوسیس اشاره می‌کند و این همانا طبیعت و جهان عینی است.

من نیز از این قاعده پیروی می‌کنم و همچنین خواهم‌شان نامید.

10. θάνατον . . . ἀλοίτην.

۱۰. انتقام کشیدن از مرگ...

11. νήπιοι· οὐ γάρ σφιν δολιχόφρονές εἰσι μέριμναι,
οἳ δὴ γίνεσθαι πάρος οὐκ ἐὼν ἐλπίζουσιν
ἢ τι καταθήσκειν τε καὶ ἐξόλλυσθαι ἀπάντη.

۱۱. ابلهان! اندیشه‌هایشان به دوردست راه ندارد.

(آنان) که گمان می‌کنند آنچه پیشتر نبوده، وجود می‌یابد.

یا آنچه که هست می‌تواند یکسره نیست و نابود گردد.

12. ἔκ τε γὰρ οὐδὰμ' ἐόντος ἀμήχανόν ἐστι γενέσθαι
καὶ τ' ἐὼν ἐξαπολέσθαι ἀνήγυστον καὶ ἄπυστον·
αἰεὶ γὰρ τῆι γ' ἔσται, ὅπῃ κέ τις αἰὲν ἐρείδη.

۱۲. از «آنچه که نیست»، هرگز «آنچه که هست» زاده نمی‌شود.

و ناممکن و ناشنیده است که «آنچه که هست»، فنا شود

زیرا که آن را هرکجا که بنهند، همیشه وجود خواهد داشت.

13. οὐδέ τι τοῦ παντός κενεὸν πέλει οὐδὲ περισσόν.

۱۳. و روی هم رفته، نه تهیا هست و نه لبریز شدگی.

14. τοῦ παντός δ' οὐδὲν κενεόν· πόθεν οὖν τί κ' ἐπέλθοι;

۱۴. از آنجا که روی هم رفته تهیایی نیست، چگونه افزونی ظهور می‌یابد؟

15. οὐκ ἂν ἀνὴρ τοιαῦτα σοφὸς φρεσὶ μαντεύσαιτο,
ὡς ὄφρα μὲν τε βιώσι, τὸ δὴ βίοντον καλέουσι,
τόφρα μὲν οὖν εἰσίν, καὶ σφιν πάρα δειλὰ καὶ ἐσθλά,
πρὶν δὲ πάγεν τε βροτοὶ καὶ [ἐπει] λύθεν, οὐδὲν ἄρ' εἰσιν.

۱۵. مردی که خرد دارد، هرگز چنین (باور) ابلهانه‌ای را به دل خود راه نمی‌دهد

که میرندگان تنها تا وقتی که در آنچه حیات می‌نامند، زندگی می‌کنند، وجود دارند؛

و بد و نیک را در می‌یابند، در حالی که پیش از آن که (از آن آمیختگی) شکل بگیرند

و بعد از آن که تجزیه و متلاشی شدند، چیزی جز عدم نبوده‌اند.

16. ἦι γὰρ καὶ πάρος ἔσκε, καὶ ἔσσειται, οὐδέ ποτ' οἴω,
τούτων ἀμφοτέρων κενεώσεται ἄσπετος αἰών.

۱۶. زیرا همچنان که آن دو (مهر و آفند) پیش از زمان بوده‌اند،

چنین می‌اندیشم، که زمان بیکرانه هرگز از این جفت خالی نخواهد ماند.

17. δίπλ' ἐρέω· τοτὲ μὲν γὰρ ἐν ηὑξήθη μόνον εἶναι
ἐκ πλεόνων, τοτὲ δ' αὖ διέφυ πλέον' ἐξ ἐνὸς εἶναι.
δοιῆ δὲ θνητῶν γένεσις, δοιῆ δ' ἀπόλειψις·
τὴν μὲν γὰρ πάντων σύνοδος τίκτει τ' ὀλέκει τε,
ἢ δὲ πάλιν διαφυομένων θρεφθεῖσα διέπτει.
καὶ ταῦτ' ἀλλάσσοντα διαμπερὲς οὐδαμὰ λήγει,
ἄλλοτε μὲν Φιλότητι συνερχόμεν' εἰς ἐν ἅπαντα,
ἄλλοτε δ' αὖ δίχ' ἕκαστα φορεύμενα Νείκεος ἔχθει.
[οὕτως ἦι μὲν ἐν ἐκ πλεόνων μεμάθηκε φύεσθαι]

ἡδὲ πάλιν διαφύντος ἐνὸς πλέον' ἐκτελέθουσι,
τῆι μὲν γίνονται τε καὶ οὐ σφισιν ἔμπεδος αἰών·
ἧ δὲ διαλλάσσοντα διαμπερές οὐδαμὰ λήγει,
ταύτη δ' αἰὲν ἔασιν ἀκίνητοι κατὰ κύκλον.
ἀλλ' ἄγε μύθων κλῦθι· μάθη γάρ τοι φρένας αὔξει·
ὡς γὰρ καὶ πρὶν ἔειπα πιφάυσκων πείρατα μύθων,
δίπλ' ἐρέω· τοτὲ μὲν γὰρ ἐν ηὔξει μόνον εἶναι
ἐκ πλεόνων, τοτὲ δ' αὖ διέφυ πλέον' ἐξ ἐνὸς εἶναι,
πῦρ καὶ ὕδωρ καὶ γαῖα καὶ ἡέρος ἄπλετον ὕψος,
Νεϊκός τ' οὐλόμενον δίχα τῶν, ἀτάλαντον ἀπάντη,
καὶ Φιλότης ἐν τοῖσιν, ἴση μῆκος τε πλάτος τε·
τὴν σὺ νόωι δέρκευ, μηδ' ὄμμασιν ἦσο τεθηπώς·
ἧτις καὶ θνητοῖσι νομίζεται ἔμφυτος ἄρθροις,
τῆι τε φίλα φρονέουσι καὶ ἄρθρια ἔργα τελοῦσι,
Γηθοσύνην καλέοντες ἐπώνυμον ἢδ' Ἀφροδίτην·
τὴν οὐ τις μετὰ τοῖσιν ἐλισσομένην δεδάηκε
θνητὸς ἀνὴρ· σὺ δ' ἄκουε λόγου στόλον οὐκ ἀπατηλόν.
ταῦτα γὰρ ἴσα τε πάντα καὶ ἥλικα γένναν ἔασι,
τιμῆς δ' ἄλλης ἄλλο μέδει, πάρα δ' ἦθος ἐκάστωι,
ἐν δὲ μέρει κρατέουσι περιπλομένοιο χρόνοιο.
καὶ πρὸς τοῖς οὐτ' ἄρ τέ τι γίνεται οὐτ' ἀπολήγει·
εἴτε γὰρ ἐφθείροντο διαμπερές, οὐκέτ' ἂν ἦσαν·
τοῦτο δ' ἐπαυξήσειε τὸ πᾶν τί κε καὶ πόθεν ἐλθόν;
πῆι δέ κε κήξαπόλοιτο, ἐπεὶ τῶνδ' οὐδὲν ἔρημον;

ἀλλ' αὐτὰ ἔστιν ταῦτα, δι' ἀλλήλων δὲ θέοντα
γίγνεται ἄλλοτε ἄλλα καὶ ἠνεκὲς αἰὲν ὁμοῖα.

۱۷. برایست داستانی تعریف می‌کنم که دو جنبه دارد

از چند، یگانه به وجود می‌آید و از فروپاشی یگانه چند زاده می‌شود

زایش دو سویه است و مرگ چیزها هم دو سویه دارد

زیرا حالا گرد هم آمدن چند چیز، می‌زاید و می‌میراند

و آن که فراز ببالد، هنگامی که چیزها تفکیک می‌شوند، پراکنده می‌گردد

و این آمد و شد پیوسته هرگز پایان نمی‌پذیرد

هنگامی همه با نیروی عشق^۵ با هم یگانه می‌شوند

و هنگامی دیگر همان‌ها با فشار کین^۶ آفند^۱ از هم جدا می‌گردند.

تا وقتی که یگانه از چند پدید می‌آید

و چند از دل پراکندگی آغازین یگانه زاده می‌شود،

تولد می‌دارند و دوران میرندگی‌شان نمایان است.

و تا زمانی که آمد و شد پیوسته‌شان را متوقف نکرده‌اند،

^۵ واژه‌ی Φιλότητι را در اینجا به عشق برگردانده‌ام، تا از اروس که در متون یونانی کمی بعدتر به معنای دقیق ایزد مهر است، متمایز شود. اما در اصل منظور از این واژه همان مهر است.

^۶ به پیروی از دکتر شرف‌الدین خراسانی Νείκεος را به آفند برگردانده‌ام که دشمنی و کین‌ورزی نیز معنی می‌دهد و برابرنهادی به نسبت دقیق برای آنگره در اوستایی است، که «آسیب‌رسان» معنی می‌دهد و در نام انگره‌مینو (اهریمن) باقی مانده است.

تا آن وقت در گردش بر چرخه ساکن باقی خواهند ماند.

اما بیا، سخنم را بشنو، آموختن است که خردت را نیرومند می‌سازد
زیرا همان طور که پیشتر گفتم، و هدف نهایی سخنانم را روشن کردم،
داستانی دوسویه را برایت تعریف می‌کنم.

در یک زمان یگانه از چند پدیدار می‌شود،
و در زمانی چند از فروپاشیدن یگانه ظاهر می‌گردد.

آتش و آب و خاک و بلندای قدرتمند هوا.
در آنسو، جدا از ایشان، آفند مرگبار با وزنی همسنگ هریک
در میانه‌شان عشق است، با درازا و پهنایی همانند.

با ذهن خویش به او بنگر، و با چشمانی مبهوت منشین.
چون اوست که بر اندامهای مردمان مستولی می‌گردد.

به واسطه‌ی اوست که فکر عشق شکوفا می‌شود،
با یاری اوست که کار آشتی به انجام می‌رسد.

او را با نام شادمانی یا آفرودیت‌هی بی‌آلایش می‌شناسند.^۷
او در میان مردم میرا می‌گردد و وی را در نمی‌یابند.

^۷ Γηθοσύνην καλέοντες ἐπώνυμον ἢδ' Ἀφροδίτην

تو به این گفتار مستدل فریب‌شکن گوش بسپار.

بنگر که همه‌ی (این عناصر) نیرو و خاستگاهی همسان دارند،

اما هریک وظیفه‌ی خود را دارد، که از طبیعت آغازینش بر می‌خیزد.

اما با گردش زمان، هریک از آنها به نوبت دست بالا را پیدا می‌کنند.

و جز آنها نه چیزی زاده می‌شود و نه نابود می‌گردد.

زیرا که اگر از میان می‌رفتند، حالا دیگر وجود نداشتند

آن وقت «کل» از چه بر می‌افزود و از کجا می‌آمد؟

و چگونه می‌توانست تباه شود، در حالی که هیچ‌جا از این چیزها خالی نیست؟

نه، اینها (عناصر) همه‌ی چیزهایی‌اند که وجود دارند،

که در هم می‌آمیزند و گاهی این و گاهی آن را، و همانندشان را تا ابد پدید می‌آورند.

18. Φιλίη.

۱۸. عشق

19. σχεδύνην Φιλότητα.

۱۹. دلدادگی چسبنده

20. τοῦτο μὲν ἂν βροτέων μελέων ἀριδείκετον ὄγκον·

ἄλλοτε μὲν Φιλότητι συνερχόμεν' εἰς ἓν ἅπαντα

γυῖα, τὰ σῶμα λέλογχε, βίου θαλέθοντος ἐν ἀκμῇ·

ἄλλοτε δ' αὖτε κακῆισι διατμηθέντ' Ἐρίδεςσι

πλάζεται ἄνδιχ' ἕκαστα περιρρηγμῖνι βίοιο.

ὡς δ' αὐτως θάμνοισι καὶ ἰχθύσιν ὑδρομελάθροισι
θηρσί τ' ὀρειλεχέεσσιν ἰδὲ πτεροβάμοσι κύμβαις.

۲۰. نبرد فراگیر این دو (عشق و آفند) در توده‌ی اندامهای میرندگان نمایان است.

زمانی با عشق به هم می‌پیوندند و یگانه می‌شوند

و اندامهای میرا قالب کالبد را به خود می‌گیرند،

چنان که حیات در فصلی مساعد شکوفا می‌گردد.

در زمانی دیگر، با تاثیر آفند تباهی آور،

از هم می‌گریزند و زیر و رو می‌شوند

و بر ساحل درهم شکسته‌ی زندگی پخش و پراکنده می‌گردند.

درباره‌ی گیاهان و ماهیانی که در دیوارهای بلورین آب اقامت گزیده‌اند، چنین است

و درباره‌ی ددانی که در شیب تپه‌ها لانه می‌گزینند، نیز

و مرغان دریایی که بر آبها بادبان می‌کشند، نیز هم.

21. ἀλλ' ἄγε, τῶνδ' ὀάρων προτέρων ἐπιμάρτυρα δέρκευ,

εἴ τι καὶ ἐν προτέροισι λιπόξυλον ἔπλετο μορφῆι,

ἠέλιον μὲν θερμὸν ὄραν καὶ λαμπρὸν ἀπάντη,

ἄμβροτα δ' ὅσσ' ἴδει τε καὶ ἀργέτι δεύεται αὐγῆι,

ὄμβρον δ' ἐν πᾶσι δνοφόντά τε ῥιγαλέον τε·

ἐκ δ' αἴης προρέουσι θέλυμνά τε καὶ στερεωπά.

ἐν δὲ Κότῳ διάμορφα καὶ ἄνδιχα πάντα πέλονται,

σὺν δ' ἔβη ἐν Φιλότητι καὶ ἀλλήλοισι ποθεῖται.

ἐκ τούτων γὰρ πάνθ' ὅσα τ' ἦν ὅσα τ' ἔστι καὶ ἔσται,

δένδρεά τ' ἐβλάστησε καὶ ἀνέρες ἠδὲ γυναῖκες,
θῆρές τ' οἰωνοὶ τε καὶ ὕδατοθρέμμονες ἰχθῦς,
καὶ τε θεοὶ δολιχαίωνες τιμῆσι φέριστοι.
αὐτὰ γὰρ ἔστιν ταῦτα, δι' ἀλλήλων δὲ θέοντα
γίγνεται ἀλλοιωπά· τόσον διὰ κρήσις ἀμείβει.

۲۱. حالا بیا، به شاهدان سخنانِ پیشینم بنگر،

شاید که در سیاهه‌ی شکل‌هایی که گذشت، چیزی از قلم افتاده باشد

به خورشید بنگر که چه سان گرم و درخشان است،

و همه نامیرایانی که در پرتو گرم و تابانش غرقه شده‌اند.

و به باران بنگر، که چه سان سرد و تاریک است،

و این که چگونه از زمین چیزهای متراکم و سخت بیرون می‌جوشند.

همه‌ی این چیزها وقتی به کین آلوده‌اند، ریخته‌ایی ناهمگون دارند و از هم جدا هستند.

اما با عشق به سوی هم می‌آیند و به هم میل می‌کنند.

چون از این بذر است که هر آنچه بوده، هست و خواهد بود، جوانه زده است؛

درختان و زنان و مردان و جانوران و ماهیانی که در آبهای ژرف مسکن گزیده‌اند.

آری، و ایزدانی که عمرهای درازشان در افتخار و سربلندی می‌گذرد.

چون تنها اینها (عناصر) وجود دارند،

اما هنگام در هم آمیختن، با ترکیب شدن و درهم رفتن، شکل‌های گوناگون به خود می‌گیرند.

22. ἄρθμια μὲν γὰρ ταῦτα ἑαυτῶν πάντα μέρεσσι,
ἠλέκτωρ τε χθών τε καὶ οὐρανὸς ἠδὲ θάλασσα,
ὅσσα φιν ἐν θνητοῖσιν ἀποπλαχθέντα πέφυκεν.
ὥς δ' αὐτως ὅσα κρᾶσιν ἐπαρκέα μᾶλλον ἕασιν,
ἀλλήλοισ ἔστερκεται ὁμοιωθέντ' Ἀφροδίτη.
ἐχθρὰ [δ' ἄ] πλεῖστον ἀπ' ἀλλήλων διέχουσι μάλιστα
γέννηι τε κρήσει τε καὶ εἵδεσιν ἐκμάκτοισι,
πάντη συγγίνεσθαι ἀήθεα καὶ μάλα λυγρά
Νείκεος ἐννεσίησιν, ὅτι σφίσι γένναν ἔοργεν.

۲۲. چون خورشید کهربایی رنگ و آسمان و زمین و دریا

با تمام آن بخشهایشان در پیوندند، که از آنها بیرون می جوشند،

و در دوردستهای جهان میرندگان پراکنده می شوند.

همچنین تمام چیزهایی که سزاوار آمیختگی هستند،

به هم شباهت دارند و با عشقِ آفرودیته یگانه می گردند.

به همین شکل، آن چیزهایی که در خاستگاه، در آمیختگی و در قالب و شکل،

خیلی با هم تفاوت دارند، نسبت به هم دشمنی می ورزند و یگانه نمی شوند.

آنان که میلی به اتحاد ندارند، نگون بخت و تنها، از فرمان پدرشان آفند پیروی می کنند.

23. ὥς δ' ὅποταν γραφέες ἀναθήματα ποικίλλωσιν
ἀνέρες ἀμφὶ τέχνης ὑπὸ μήτιος εὖ δεδαῶτε,
οἷτ' ἐπεὶ οὖν μάρψωσι πολύχροα φάρμακα χερσίν,
ἀρμονίη μείζαντε τὰ μὲν πλέω, ἄλλα δ' ἐλάσσω,

ἐκ τῶν εἶδεα πᾶσιν ἀλίγκια πορσύνουσι,
δένδρεά τε κτίζοντε καὶ ἀνέρας ἠδὲ γυναῖκας
θῆρας τ' οἰωνούς τε καὶ ὕδατοθρέμμονας ἰχθῦς
καὶ τε θεοὺς δολιχαίωνας τιμῆισι φερίστους·
οὔτω μὴ σ' ἀπάτη φρένα καινύτω ἄλλοθεν εἶναι
θνητῶν, ὅσσα γε δῆλα γεγάκασιν ἄσπετα, πηγῆν,
ἀλλὰ τορῶς ταῦτ' ἴσθι, θεοῦ πάρα μῦθον ἀκούσας.

۲۳. درست همانند هنرمندانی که پیشکشها به معبد را رنگ آمیزی می کنند،

مردانی که برخوردارِ شان از خرد هنرشان را شکوفا ساخته،

در آن هنگام که رنگیزه‌هایی رنگارنگ را در دست می گیرند،

آنان را در نسبت‌هایی مناسب - برخی را بیشتر و برخی را کمتر - مخلوط می کنند،

از آنها اشکالی بی‌شمار را شبیه به تمام چیزها می آفرینند: درختان و مردان و زنان و جانوران

و پرندگان و ماهیانی که در ژرفای آبها منزل دارند، و آری، خدایان را که زندگانی درازی دارند و در

افتخار غرقه‌اند.

پس نگذار خطا مغزت^۸ را تباه سازد،

به همین شکل است سرچشمه‌ی چیزهای میرندی بی‌شماری که به چشم مردمان نمایان است،

^۸ مغز را در اینجا برای فُرِنَا (φρένα) به کار برده‌ام که مجمله و کاسه‌ی سر معنی می‌دهد. لئونارد آن را «قلب» و برنت آن را «ذهن» ترجمه کرده و در این مورد از دیلز پیروی کرده که این بند را چنین خوانده است: οὔτω μὴ σ' ἀπάτη φρένα καινύτω κτλ.

ای مرد! این دانش را به درستی پاس دار،

چون داستانی که ایزدبانو^۹ گفته را در آوازم شنیده‌ای.

24. . . . κορυφὰς ἐτέρας ἐτέρησι προσάπτων
μύθων μὴ τελέειν ἀτραπὸν μίαν . . .

۲۴. ... از قله‌ای به قله‌ای (در اندیشه) گام نهادن،

مسیر تنها یک قصه را تا فرجام نپیمودن...

25. . . . καὶ δις γάρ, ὃ δεῖ, καλὸν ἐστὶν ἐνισπεῖν.

۲۵. ... آنچه (گفتن‌اش) خوب است دو بار گفته شود.

26. ἐν δὲ μέρει κρατέουσι περιπλομένοιο κύκλιο,
καὶ φθίνει εἰς ἄλληλα καὶ αὖξεται ἐν μέρει αἴσης.
αὐτὰ γὰρ ἔστιν ταῦτα, δι' ἀλλήλων δὲ θέοντα
γίνονται ἄνθρωποι τε καὶ ἄλλων ἔθνεα θηρῶν
ἄλλοτε μὲν Φιλότητι συνερχόμεν' εἰς ἓνα κόσμον,
ἄλλοτε δ' αὖ δίχ' ἕκαστα φορούμενα Νείκεος ἔχθει,
εἰσόκεν ἐν συμφύντα τὸ πᾶν ὑπένερθε γένηται.
οὕτως ἦ μὲν ἐν ἐκ πλεόνων μεμάθηκε φύεσθαι,
ἠδὲ πάλιν διαφύντος ἐνὸς πλέον' ἐκτελέθουσι,
τῆι μὲν γίνονται τε καὶ οὐ σφισιν ἔμπεδος αἰών·
ἦι δὲ τὰδ' ἀλλάσσοντα διαμπερὲς οὐδαμὰ λήγει,
ταύτηι δ' αἰὲν ἔασιν ἀκίνητοι κατὰ κύκλον.

^۹ منظور موسا (موز) است.

۲۶. همچنان که چرخه می‌گردد، آنها به نوبت چیره می‌شوند.

و با هم گره می‌خورند، و به هم می‌چسبند و می‌بالند.

چون تنها اینها هستند که وجود دارد،

اما همچنان که با هم در می‌آمیزند، مردمان و قبیله‌های فراوان بدان را ایجاد می‌کنند.

در نوبتی همه با هم به خاطر عشق در کیهان گرد هم می‌آیند،

در نوبتی دیگر به خاطر آفتد و با دافعه‌ی کین از هم می‌گسلند.

تا زمانی که بار دیگر به (مرتب‌ی) «یگانه» و «کل» برسند و رام گردند.

و این چنین است، تا زمانی که هنوز نخواهند از چندگانگی به یگانگی ببالند،

تا زمانی که یگانه به چند چیز تقسیم شود، زاده می‌شوند و عمرشان در زمان کرانمند سپری می‌شود.

تا زمانی که این دگرگونی پیوسته پایان نپذیرد،

آنان جاودانه بر چرخه ساکن می‌مانند.

27. ἔνθ' οὐτ' Ἡελίοιο διείδεται ὠκέα γυῖα
οὐδὲ μὲν οὐδ' αἴης λάσιον μένος οὐδὲ θάλασσα·
οὕτως Ἄρμονίης πυκινῶι κρύφωι ἐστήρικται
Σφαῖρος κυκλοτερῆς μονίηι περιηγεί γαίωv.

۲۷. آنجا نه بازوان چالاک خورشید نمایان است،

و نه زمین نیرومندِ سرسخت، و نه دریا

گره‌ی گرد، چنین نیرومند در حلقه‌ی هماهنگی (هارمونیا) بسته شده،

و چنين شادمان در چنبر تنهايي اش ايستاده.

27a. οὐ στάσις οὐδέ τε δῆρις ἀναίσιμος ἐν μελέεσσιν.

۲۷. در بازوانش نه ناسازگاری هست و نه دشمنی ناپیدا.

28. ἀλλ' ὃ γε πάντοθεν ἴσος [ἔην] καὶ πάμπαν ἀπείρων

Σφαῖρος κυκλοτερῆς μονίῃ περιηγεί γαίωv.

۲۸. از همه جهت متقارن و همسان است و یکسره بیکرانه است.

آن کروی گرد، در چنبر تنهايي اش شادمان است.

29. οὐ γὰρ ἀπὸ νώτοιο δύο κλάδοι αἴσسونται,

οὐ πόδες, οὐ θοὰ γοῦνα, οὐ μήδεα γεννήεντα,

ἀλλὰ σφαῖρος ἔην καὶ [πάντοθεν] ἴσος ἑαυτῶι.

۲۹. دو شاخه از پشتش بیرون نروییده،

پایی ندارد، و نه زانوانی چالاک، و نه عضوی زایشگر

بلکه کره ایست، در هر سو همسان با خویشتن.

30. αὐτὰρ ἐπεὶ μέγα Νεῖκος ἐνὶ μελέεσσιν ἐθρέφθη

ἐς τιμάς τ' ἀνόρουσε τελειόμενοιο χρόνοιο,

ὅς σφιν ἀμοιβαῖος πλατέος παρ' ἐλήλαται ὄρκου...

۳۰. اما وقتی آفند کبیر بالید و در اندامهایش رشد کرد،

برای طلب افتخار خویشتن برخاست،

در انباشتگی زمان دگرگونه، سوگندی نیرومند برای ایشان (عشق و آفند) ترتیب داد...

31. πάντα γὰρ ἐξείης πελεμίζετο γυῖα θεοῖο.

۳۱... تک تک بازوان خداوند خواهد لرزید.

32. δύω δέει ἄρθρον.

۳۲. مفصلی این دو را به هم می چسبانند.

33. ὡς δ' ὄτ' ὀπὸς γάλα λευκὸν ἐγόμφωσεν καὶ ἔδησε . . .

۳۳. همچنان که شیرهای انجیر شیر را چسبناک می سازد...

34. ἄλφιτον ὕδατι κολλήσας . . .

۳۴. سیمانی می شود میان آب و خوراک...

35. αὐτὰρ ἐγὼ παλίνορσος ἐλεύσομαι ἐς πόρον ὕμνων,
τὸν πρότερον κατέλεξα, λόγου λόγον ἐξοχετεύων,
κεῖνον· ἐπεὶ Νεῖκος μὲν ἐνέρτατον ἵκετο βένθος
δίνης, ἐν δὲ μέσση Φιλότης στροφάλιγγι γένηται,
ἐν τῇι δὴ τάδε πάντα συνέρχεται ἐν μόνον εἶναι,
οὐκ ἄφαρ, ἀλλὰ θελημὰ συνιστάμεν' ἄλλοθεν ἄλλα.
τῶν δέ τε μισγομένων χειτ' ἔθνεα μυρία θνητῶν·
πολλὰ δ' ἄμεικτ' ἔστηκε κεραιομένοισιν ἐναλλάξ,
ὅσσ' ἔτι Νεῖκος ἔρυκε μετάρσιον· οὐ γὰρ ἀμεμφέως
τῶν πᾶν ἐξέστηκεν ἐπ' ἔσχατα τέρματα κύκλου,
ἀλλὰ τὰ μὲν τ' ἐνέμιμνε, μελέων τὰ δὲ τ' ἐξεβεβήκει.
ὅσσον δ' αἰὲν ὑπεκπροθέοι, τόσον αἰὲν ἐπήγει
ἠπιόφρων Φιλότητος ἀμεμφέος ἄμβροτος ὀρμή·
αἶψα δὲ θνέτ' ἐφύοντο, τὰ πρὶν μάθον ἀθάνατ' εἶναι,
ζωρὰ τε τὰ πρὶν, ἄκρητα [κρητά, ?] διαλλάξαντα κελεύθους.

τῶν δέ τε μισγομένων χεῖτ' ἔθνεα μυρία θνητῶν,
παντοίαις ιδέησιν ἀρηρότα, θαῦμα ιδέσθαι.

۳۵. اما اکنون باید از روی ردپای سرودی بازگردم که پیشتر از آن گذر کرده بودم،

تا از هر گفتارم، گفتاری تازه برکشم.

زمانی که آفند به قعر نشیب ماریچ فرو افتاد

و عشق در مرکز گرداب چیزها نشست،

همگان در اطرافش برای یگانگی گرد هم آیند.

نه ناگهانی، که هریک (به نوبت) با اراده‌ی خویش از گوشه‌ی خود به دیگران پیوند می‌خورند.

و از آمیزش‌شان دوردستها از قبیله‌های شمار میرندگان انباشته می‌گردد.

اما در میان آمیخته‌ها، چیزهای نیامخیده هم باقی می‌ماند،

همان جا که هنوز آفند از آن ساقط نشده،

چون هنوز کاملاً از آنها نگسسته و به مدار خارجی دایره طرد نشده است.

بخشی از آن هنوز در اندرون باقی مانده، و بخشی دیگر از اندامها (ی «کل») رانده شده است.

اما به همان نسبتی که به بیرون رانده می‌شود، جریانی جاوید و ملایم از عشقِ بی‌آلایش به درون رخنه

می‌کند.

و از این راه آن چیزهایی که پیشتر نامیرا بودند، میرا می‌گردند.

آنچه که خالص و نیامیخته بود، آمیخته و مخلوط می‌شود، و هریک راهِ خود را دگرگون می‌سازد،

و همچنان که با هم در می‌آمیزند، بی‌شمار قبیله‌ی موجودات میرنده سر بر می‌آورند،^{۱۰}
با شکلهایی گوناگون که سزاوار تماشا هستند.

36. τῶν δὲ συνεργομένων ἐξ ἔσχατον ἴστατο Νεῖκος.

۳۶. و آنگاه که گرد هم آمدند، آفند پایگاه خود را در مدار بیرونی حفظ می‌کند.

37. αὕξει δὲ χθὼν μὲν σφέτερον δέμας, αἰθέρα δ' αἰθήρ.

۳۷. زمین (به واسطه‌ی خاک) وزن خویش را افزون می‌سازد و آذر (اثیر) به واسطه‌ی آذر

38. ... εἰ δ' ἄγε τοι λέξω πρῶθ' ἡλικά τ' ἀρχήν,
ἐξ ὧν δῆλ' ἐγένοντο τὰ νῦν ἐσορῶμεν ἅπαντα,
γαῖά τε καὶ πόντος πολυκύμων ἡδ' ὑγρὸς ἀήρ
Τιτὰν ἡδ' αἰθήρ σφίγγων περὶ κύκλον ἅπαντα.

۳۸. بیا، بگذار تا برایت از خاستگاه خورشید بگویم،^{۱۱}

از آن سرچشمه‌ای که تمام چیزهای نمایان در چشم ما، از آن بیرون جوشیده است:

زمین، دریای موج‌خیز، و هوای نمناک

^{۱۰} چنان که برنت اشاره کرده، از این بند بر می‌آید که چیزهای نیامیخته با «نامیرایان» (ἀθάνατα) یکسان انگاشته شده‌اند، که همان عناصر هستند؛ و امر آمیخته که رو به تباهی و فنا دارد، میرنده (θνητά) دانسته شده است.

^{۱۱} نسخه‌ی کلمنت در اصل عبارت آخر این بند را ἡλίον ἀρχήν ثبت کرده و ἡλίου ἀρχήν که در برخی از نسخه‌ها آمده نادرست است و شکل تحریف شده‌ی عبارت را نشان می‌دهد. دیلز این عبارت را ἡλικά τ' ἀρχήν خوانده و من هم در اینجا از او پیروی کرده‌ام. این که نخستین کلمه‌ی عبارت به خورشید مربوط باشد، مشکوک است. لئونارد آن را با «چهار عنصر» یکی گرفته و خود دیلز نوشته که منظور همسن بودن عناصر آغازین است. با این وجود در این مورد با برنت موافقم که ادامه‌ی بندها، تعبیر ἡλικά به خورشید را توجیه می‌کند.

و آذر (اثیر)، آن غول (تیتان) که گرداگرد دایره را می‌بندد.

39. εἴπερ ἀπείρονα γῆς τε βάθη καὶ δαυιλὸς αἰθήρ,
ὡς διὰ πολλῶν δὴ γλώσσης ῥηθέντα ματαίως
ἐκκέχυται στομάτων, ὀλίγον τοῦ παντὸς ἰδόντων.

۳۹. «گویا زمینِ ظلمانی و آذر پهناور بیکرانه‌اند»

این سخنی هرزه است که از زبان برخی از میرندگان فرو می‌ریزد،

و از دهان پرلکنتِ آنان که جز اندکی از «کل» را ندیده‌اند.

40. ἥλιος ὄξυβελῆς ἠδ' ἰλάειρα σελήνη.

۴۰. خورشیدِ تیزپیکان و ماهِ نرمخو

41. ἀλλ' ὁ μὲν ἀλισθεὶς μέγαν οὐρανὸν ἀμφιπολεύει.

۴۱. اما (پرتو خورشید) گرد هم جمع می‌شود و گرداگردِ آسمانِ بزرگ حلقه می‌زند.

42. ἀπεστέγασεν δὲ οἱ αὐγὰς,
ἔστ' ἂν ἴη καθύπερθεν, ἀπεσκνίφωσε δὲ γαίης
τόσσον ὅσον τ' εὖρος γλαυκώπιδος ἔπλετο μήνης.

۴۲. و او (ماه) پرتوهای وی (خورشید) را قطع می‌کند،

در آن هنگام که (خورشید) بر فرازش گذر نماید،

و بر پهنایی از زمین سایه می‌افکند، که همتای ماهِ رنگ پریده است.^{۱۲}

^{۱۲} این احتمالاً نخستین اشاره‌ی منابع یونانی به دلیل خورگرفت است. ترجمه‌ی یاد شده را بر اساس خوانشِ دیلز (ἀπεστέγασεν) این احتمالاً نخستین اشاره‌ی منابع یونانی به دلیل خورگرفت است. ترجمه‌ی یاد شده را بر اساس خوانشِ دیلز (ἀπεστέγασεν) ... ἔστ' ἂν ἴη) به دست داده‌ام. بیشتر مترجمان دیگر از جمله برنت نیز چنین کرده‌اند.

43. ὤς αὐγὴ τύψασα σεληναίης κύκλον εὐρύν . . .
 ۴۳. پرتو آفتابی که بر دایره‌ی پهناور ماه برخورد می‌کند...
44. ἀνταυγεῖ πρὸς Ὀλυμπον ἀταρβήτοισι προσώποις.
 ۴۴. او پرتو خویش را با بی‌پروایی به سوی المپ پس می‌فرستد.
45. κυκλοτερές περι γαῖαν ἐλίσσεται ἀλλότριον φῶς.
 ۴۵. دایره‌ای از نور غریب گرداگرد زمین می‌گردد.
46. ἄρματος ὡς πέρι χνοίη ἐλίσσεται ἢ τε παρ' ἄκρην . . .
 ۴۶. همچنان که چنبر چرخ گرداگرد ... بیرونی می‌چرخد.
47. ἀθρεῖ μὲν γὰρ ἄνακτος ἐναντίον ἀγέα κύκλον.
 ۴۷. چون او (ماه) از روبرو به دایره‌ی ورجاوند سرورش (خورشید) خیره می‌شود،
48. νύκτα δὲ γαῖα τίθησιν ὑφισταμένοιο φάεσσι.
 ۴۸. اما زمین است که با قرار گرفتن در برابر نور، شب را می‌سازد.
49. νυκτὸς ἐρημαίης ἀλαώπιδος . . .
 ۴۹. ... برای شبِ تنهای کور.
50. Ἴρις δ' ἐκ πελάγους ἄνεμον φέρει ἢ μέγαν ὄμβρον.
 ۵۰. ایریس از ساحل دریا باد و بارانِ نیرومند را می‌آورد.
51. καρπαλίμως δ' ἀνόπαιον . . .
 ۵۱. آتش شتابزده به بالا زبانه کشید...
52. πολλὰ δ' ἔνερθε οὐδεος πυρὰ καίεται.
 ۵۲. و بسا آتش که در زیر زمین می‌سوزد.
53. οὕτω γὰρ συνέκυρσε θεῶν τοτέ, πολλάκι δ' ἄλλως.

۵۳. چون برای مدتی بخت آن بود که تلاقی کند، و بیشتر مواقع دیگر چنین نبود.

54. αἰθήρ [δ' αῦ] μακρῆισι κατὰ χθόνα δύετο ρίζαις.

۵۴. آذر با ریشه‌های عمیقش به درون زمین غوطه‌ور شد.

55. γῆς ἰδρῶτα θάλασσαν.

۵۵. دریا، عرق زمین.

56. ἄλς ἐπάγη ριπήισιν ἔωσμένος ἠελίοιο.

۵۶. نمک جامد می‌شود، آنگاه که آفتاب بدان بتابد.

57. ἦι πολλαὶ μὲν κόρσαι ἀναύχενες ἐβλάστησαν,

γυμοὶ δ' ἐπλάζοντο βραχίονες εὐνίδες ὤμων,

ὄμματα' τ' οἷα ἐπλανᾶτο πενητεύοντα μετώπων.

۵۷. بر آنجا سرهایی بی گردن از همه جا جوانه زد،

و دستانی سرگردان که تهی بودند و کتف و شانه نداشتند.

چشمان در اطراف پیشانی‌ای را می‌جستند.

58. [...μουνομελῆ ἔτι τὰ γυῖα ... ὄντα ἐπλανᾶτο ...]

۵۸. ... بازوان تنها سرگردان بودند، در جستجوی اتحاد با هم...

59. αὐτὰρ ἐπεὶ κατὰ μεῖζον ἐμίσγετο δαίμονι δαίμων,

ταῦτά τε συμπίπτεσκον, ὅπηι συνέκυρσεν ἕκαστα,

ἄλλα τε πρὸς τοῖς πολλὰ διηνεκῆ ἐξεγένοντο.

۵۹. اما همچنان که آمیختگی نیمه‌ایزد (دایمون) با نیمه‌ایزد (دایمون) بیشتر می‌شد.

این (اندامها) همچنان در هم ریخته با یکدیگر تلاقی کردند،

و چیزهایی دیگر پیوسته در کنارشان ظهور کردند.

60. εἰλίποδ' ἀκριτόχειρα.

۶۰. (مخلوقاتی) با پاهای لنگ و دستانی بی شمار.

61. πολλὰ μὲν ἀμφιπρόσωπα καὶ ἀμφίστερνα φύεσθαι,
βουγενῆ ἀνδρόπρωρα, τὰ δ' ἔμπαλιν ἐξανατέλλειν
ἀνδροφυῆ βούκρανα, μεμειγμένα τῆι μὲν ἀπ' ἀνδρῶν
τῆι δὲ γυναικοφυῆ, σκιεροῖς ἠσκημένα γυίοις.

۶۱. بسیاری با رخسارها و سینه‌هایی که رو به جهت‌هایی مقابل داشت، پدید آمدند.

برخی، همچون گوساله‌هایی با سر آدمی، و برخی دیگر مردمانی با سر گاو

موجوداتی که طبیعت مردانه و زنانه در آنها مخلوط شده بود،

و بخشهای زاینده‌شان در ابهامی ابتر فرو رفته بود.

62. νῦν δ' ἄγ', ὅπως ἀνδρῶν τε πολυκλαύτων τε γυναικῶν
ἐννουχίους ὄρηκας ἀνήγαγε κρινόμενον πῦρ,
τῶνδε κλύ'· οὐ γὰρ μῦθος ἀπόσκοπος οὐδ' ἀδαήμων.
οὐλοφυεῖς μὲν πρῶτα τύποι χθονὸς ἐξανέτελλον,
ἀμφοτέρων ὕδατός τε καὶ ἴδεος αἶσαν ἔχοντες·
τοὺς μὲν πῦρ ἀνέπεμπε θέλον πρὸς ὁμοῖον ἰκέσθαι,
οὔτε τί πω μελέων ἐρατὸν δέμας ἐμφαίνοντας
οὔτ' ἐνοπήν οἶόν τ' ἐπιχώριον ἀνδράσι γυῖον.

۶۲. حالا بیا، بشنو که چگونه مردانِ نگون‌بخت و زنان گریان

با نیروی آتش جدا شده از دل شب برخاستند،

چون این قصه نه بی‌ربط است و نه از سر نادانی.

نخست پاره‌هایی نیکو از سطح زمین برخاستند،

که سهمی دوگانه از آب و گرما را در اختیار داشتند.

آتشی که آرزومند رسیدن به همانند خویش (در آسمان) بود، آنان را فراز برد.

هرچند هنوز نشانی از بازوان زیبا، یا صدای انسانی

یا اندامهای (جنسی) مردانه در آن آشکار نبود.

63. ἀλλὰ διέσπασται μελέων φύσις· ἡ μὲν ἐν ἀνδρός . . .

۶۳. اما طبع اندامها(ی کودک) در آن جدا شده بود، که بخشی از آن در مرد بود... (و بخشی دیگر در

زن)^{۱۳}

64. τῶι δ' ἐπὶ καὶ Πόθος εἴσι δι' ὄψιος ἀμμιμνήσκων.

۶۴. و همدلی^{۱۴} به نزدش آمد، و با بینشی به او یادآوری کرد.

65. ἐν δ' ἐχύθη καθαροῖσι· τὰ μὲν τελέθουσι γυναῖκες,

ψύχεος ἀντιάσαντα, [τὰ δ' ἔμπαλιν ἄρρενα θερμοῦ].

^{۱۳} بر خلاف برنت φύσις را به (substance) برنگردانده‌ام، چون جوهر مفهومی است که از متون ارسطو به بعد به این کلمه مربوط می‌شود. به جایش طبع را به کار گرفته‌ام. اما تفسیر برنت را حفظ کرده‌ام که می‌گوید اشاره به «بخشی از آن در مرد بود»، به تمایز اندام جنسی در کودک و جدا شدنش نزد زن و مرد دلالت می‌کند.

^{۱۴} بیشتر مترجمان Πόθος را مهر یا عشق (love, amour) ترجمه کرده‌اند. اما از آنجا که این دو کلمه‌ی قدیمی ایرانی را به ترتیب برای اروس و فیلیا به کار گرفته‌ام، در اینجا از همدلی بهره می‌گیرم تا تمایز میان این کلیدواژه‌ها را نشان دهم و از ابهام و سردرگمی ناشی از ترجمه‌ی چندین کلمه‌ی یونانی به یکی (مثل love) پرهیز نمایم.

۶۵. اندرونِ (رحم) پاکیزه از آن لبریز شد،

وقتی با سرما تماس یافت، زنان از آن برخاستند [و در مقابل، وقتی با گرما برخورد کرد، (پسران زاده

شدند)]

66. [εἰς] σχιστοὺς λειμῶνας ... Ἀφροδίτης.

۶۶. چراگاه‌های تقسیم شده‌ی آفرودیته...

67. ἐν γὰρ θερμοτέρῳ τοκάς ἄρρενος ἔπλετο γαστήρ·

καὶ μέλανες διὰ τοῦτο καὶ ἀνδρωδέστεροι ἄνδρες

καὶ λαχνήεντες μᾶλλον.

۶۷. زیرا بخشهای گرمتر شکم (رحم) مردان را می‌پروراند،

از این روست که مردان تیره‌تر و مردانه‌تر و پشمالوتر هستند.

68. μηνὸς ἐν ὀγδοάτῳ δεκάτῃ πύον ἔπλετο λευκόν.

۶۸. در روز دهم از ماه هشتم، (خون) به چرکی^{۱۵} سپید (شیر) دگردیسی می‌یابد.^{۱۶}

69. δίγονοι.

۶۹. دو بار زاده.^{۱۷}

70. ἀμνίον.

^{۱۵} چرک را به عنوان برابر نهادی برای (پوئن) πύον در نظر گرفته‌ام که در اصل یعنی ماده‌ی فاسد شده و گندیده، و ریشه‌ی هند و اروپایی آن در زبان پارسی کلماتی مانند پوسیده یا پوسیدن را نتیجه داده است.

^{۱۶} با توجه به شرح ارسطو می‌دانیم که امیدوکلس گمان می‌کرده شیر زنان از فاسد شدن و گندیدن خون حاصل می‌آید (Aristotle,)
(De gen. an. Δ, 8. 777 a 7)

^{۱۷} برنت در شرح این عبارت گفته که صفت زنانی بوده که در ماه هفتم یا نهم بارداری زایمان می‌کنند.

71. εἰ δέ τί σοι περὶ τῶνδε λιπόξυλος ἔπλετο πίστις,
πῶς ὕδατος γαίης τε καὶ αἰθέρος ἡελίου τε
κίρναμένων εἶδη τε γενοίατο χροῖά τε θνητῶν
τόσσ', ὅσα νῦν γεγάασι συναρμοσθέντ' Ἀφροδίτη . . .

۷۱. اما اگر در یقین تو خللی هست و هنوز شک داری،

که چگونه از در هم آمیختن آب و زمین و آذر و خورشید،

ریخت و رنگ تمام این چیزها میرنده ظاهر شده است،

(بدان که آنها را) آفرودیته گرد هم آورده و به وجود آورده است...

72. πῶς καὶ δένδρεα μακρὰ καὶ εἰνάλιοι καμασῆνες . . .

۷۲. انسان که درختان بلند و ماهیان سیلابی...

73. ὥς δὲ τότε χθόνα Κύπρις, ἐπεὶ τ' ἐδίηεν ἐν ὄμβρῳ,
ἴδεα ποιπνύουσα θοῶι πυρὶ δῶκε κρατῦναι . . .

۷۳. هنگامی که کوپریس^{۱۹} با آبیاری اش زمین را نمناک ساخت،

برای فراهم آوردن گرما^{۲۰}، (زمین را) به آتش چالاک سپرد تا آن را سخت و محکم سازد.

74. φῦλον ἄμουσον ἄγουσα πολυσπερέων καμασήνων.

^{۱۸} در اصل به معنای پوست گوسفند است، اما به ویژه در دورانهای بعدی به پرده‌ی اطراف بدن جنین نیز اطلاق می‌شود.

^{۱۹} Kypris

^{۲۰} این ترجمه از خوانش دیلز (ἴδεα ποιπνύουσα) ناشی شده و در این مورد از برنت پیروی کرده‌ام که همین خوانش را پذیرفته است.

۷۴. گله‌های بی‌آواز ماهیان بارور را راهنمایی کرد.

75. τῶν δ' ὅσ' ἔσω μὲν πυκνά, τὰ δ' ἔκτοθι μανὰ πέπηγε,
Κύπριδος ἐν παλάμησι πλάδης τοιῆσδε τυχόντα . . .

۷۵. همه‌ی آن (موجوداتی) که اندرونی سخت و پیرامونی سست دارند،

این حالت اسفنجی‌شان را وقتی پیدا کردند که در دستان کوپریس شکل می‌گرفتند...

76. τοῦτο μὲν ἐν κόγχαισι θαλασσονόμων βαρυνώτοις,
ναὶ μὴν κηρύκων τε λιθορρίνων χελύων τε·
ἔνθ' ὄψει χθόνα χρωτὸς ὑπέρτατα ναιετάουσαν.

۷۶. این را می‌توان در سنگینی پشت گوش ماهی دریایی دید،

و در حلزونهای دریایی و لاک‌پشتهایی که گنای سنگی دارند،

در ایشان می‌توانی بینی که پوسته‌ی زمینی (خاکی) پیرامون بخشهای نرم قرار گرفته است.

77-78. [δένδρεα δ'] ἐμπεδόφυλλα καὶ ἐμπεδόκαρπα τέθηλεν
καρπῶν ἀφθονίησι κατ' ἡέρα πάντ' ἐνιαυτόν.

۷۷-۷۸. [درختان همیشه سبزی که] همیشه برگ و میوه دارند، از هوا^{۲۱} تغذیه می‌کنند،

از این روست که در سراسر سال میوه می‌دهند،

79. οὕτω δ' ὠιοτοκεῖ μακρὰ δένδρεα πρῶτον ἐλαίας.

۷۹. این چنین است که درختان بلند زیتون، نخستین تخم خود را می‌نهند.

^{۲۱} برنت ἡέρα را با توجه به معنای این بند به «رطوبت» برگردانده است، اما معنای اصلی این کلمه هواست و به نظر باید به همان وفادار ماند.

80. οὐνεκεν ὀψίγονοί τε σίδαι καὶ ὑπέρφλοια μῆλα.

۸۰. و انارهایی که میوه‌شان دیر می‌رسد، و سیبهایی که آبدار هستند.

81. οἶνος ἀπὸ φλοιοῦ πέλεται σαπὲν ἐν ξύλῳ ὕδωρ.

۸۱. شراب (چیزی نیست) مگر آبی که از تنه‌ی درخت تراویده و در چوب گندیده.

82. ταῦτὰ τρίχες καὶ φύλλα καὶ οἰωνῶν πτερὰ πυκνά

καὶ λεπίδες γίνονται ἐπὶ στιβαροῖσι μέλεσσι.

۸۲. مو و برگ، پرهای ضخیم پرندگان و فلس‌های روییده بر اندامهای نیرومند، همگی همسان‌اند (و خاستگاهی

یگانه دارند).

83. αὐτὰρ ἐχίνοις

ὄξυβελεῖς χαῖται νότοις ἐπιπεφρίκασιν.

۸۳. اما موهای جوجه تیغی بر پشت‌شان نوک تیز و شکننده است.

84. ὥς δ' ὅτε τις πρόοδον νοέων ὠπλίσσατο λύχνον

χειμερίην διὰ νύκτα, πυρὸς σέλας αἰθομένοιο

ἄψας, παντοίων ἀνέμων λαμπτήρας ἀμοργούς,

οἷ τ' ἀνέμων μὲν πνεῦμα διασκιδναῖσιν ἀέντων,

φῶς δ' ἔξω διαθρῶισκον, ὅσον ταναώτερον ἦεν,

λάμπεςκεν κατὰ βηλὸν ἀτειρέσιν ἀκτίνεσσιν·

ὥς δὲ τότ' ἐν μήνιγξιν ἐεργμένον ὠγύγιον πῦρ

λεπτηῖσιν [τ'] ὀθόνησι λοχάζετο κύκλοπα κούρην,

[αἷ] χοάνησι δῖαντα τετρήατο θεσπεσίησιν·

αἷ δ' ὕδατος μὲν βένθος ἀπέστεγον ἀμφινάεντος,

πῦρ δ' ἔξω δῖεσκον, ὅσον ταναώτερον ἦεν.

۸۴. در آن هنگام که مردی می‌اندیشد تا در شبی توفانی به ماجراجویی پردازد،

فانوسی آماده می‌سازد که در آن شعله‌ی آتشی تابناک افزوخته شده است،

و با استوار ساختن پوششی استخوانی بر آن، (شعله را) از گزند باد مصون می‌دارد،

و آنان نفسِ بادِ وزان را پراکنده می‌سازند، در حالی که فروغ آتش با پرتوهایی ناب از میان روزنه‌هایشان پیوسته بیرون می‌تراود،

او (آفرودیته) نیز به همین ترتیب آتش نخستین نیز در مردمکِ گردِ چشم، در لفافِ نازکِ بافتهایی ظریف، پنهان ساخت،

که با روزنه‌هایی شگفت و تو در تو چفت و بست شده است.

آنان آبی را که پیرامونِ مردمک است دور می‌دارند، اما به بخشی ناب از آتش اجازه‌ی گذر می‌دهند.

85. ἡ δὲ φλόξ ἰλάειρα μινυθαδῆς τύχε γαίης.

۸۵. شعله‌ی شکننده (ی چشم) تنها اندکی از (عنصر) زمین را در خود دارد.

86. ἐξ ὧν ὄμματ' ἔπηξεν ἀτειρέα δι' Ἀφροδίτη.

۸۶. از اینهاست که آفرودیته‌ی ایزدگون چشمان خستگی‌ناپذیر را بر ساخت.

87. γόμφοις ἀσκήσασα καταστόργοις Ἀφροδίτη.

۸۷. آفرودیته آنها را با چسبِ میل به هم دوخت.^{۲۲}

^{۲۲} بیشتر مترجمان از جمله برنت *γόμφοις ἀσκήσασα καταστόργοις* را به این صورت برگردانده‌اند: «با عشق به هم پرچ کرد و دوخت»، اما در این عبارت اثری از اروس یا فیلیا که بتواند به مهر و عشق ترجمه شود، وجود ندارد. از آنجا که کاربرد این کلمات را در شعر کهن یونانی کلیدی می‌دانم، عبارت را با تعبیر میل ترجمه کرده‌ام. به خصوص که در بند بعد معلوم می‌شود چیزی به هم دوخته شده، نگاه‌های برآمده از دو چشم است.

88.μία γίγνεται ἀμφοτέρων ὄψ.

۸۸. هر دو چشمان یک نگاه را زادند.

89.γνούς ὅτι πάντων εἰσὶν ἀπορροαί, ὅσσ' ἐγένοντο . . .

۸۹. بدان که تمام چیزها جریانهای خاص خود را دارند...

90.ὦς γλυκὸν μὲν γλυκὸν μάρπτε, πικρὸν δ' ἐπὶ πικρὸν ὄρουσεν,

ὄξυ δ' ἐπ' ὄξυ ἔβη, δαερὸν δ' ἐποχεῖτο δαηρῶι.

۹۰. از این روست که شیرین به شیرینی می گراید و تلخی از تلخی بر می خیزد.

ترشی به سوی ترشی پیش می رود و گرما با گرما جفت می شود.

91.οἴνωι . . . μᾶλλον ἐνάρθμιον, αὐτὰρ ἐλαίωι

οὐκ ἐθέλει.

۹۱. آب بیشتر با شراب متحد می شود،...

اما با روغن نمی آمیزد.

92.τῶι καττιτέρωι μειχθέντα τὸν χαλκόν . . .

۹۲. مانند موقعی که کسی مس را با قلع آمیخته می سازد...

93.βύσσωι δὲ γλαυκῆς κόκκος καταμίσγεται ἀκτῆς.

۹۳. یا وقتی رنگیزه‌ی سرخ با کتان خاکستری آغشته می گردد.

94.et niger in fundo fluvii color exstat ab umbra,

atque cavernosis itidem spectatur in antris.²³

^{۲۳} این بند تنها از مجرای زبان لاتین برایمان باقی مانده و اصل یونانی‌اش از دست رفته است.

۹۴. و سیاهیِ اعماقِ رود از سایه‌ها بر می‌خیزد،

در تهیای غارها نیز همان است که دیده می‌شود.

95. Κύπριδος ἐν παλάμησιν ὅτε ξὺμ πρῶτ' ἐφύοντο.

۹۵. از همان هنگام که (چشمان) در دستان کوپریس شکل می‌گرفتند، رویدن‌شان را با هم آغاز کردند.

96. ἡ δὲ χθὼν ἐπίηρος ἐν εὐστέρνοις χοάνοισι
τὼ δύο τῶν ὀκτῶ μερέων λάχε Νήστιδος αἴγλης,
τέσσαρα δ' Ἥφαιστοιο· τὰ δ' ὀστέα λευκὰ γέγοντο
Ἄρμονίης κόλλησιν ἀρηρότα θεσπεσίηθεν.

۹۶. زمینِ مهربان در سینه‌ی پهناورش از هشت بخشِ نستیسِ درخشان، دو تا را برگرفت،

و از هفائستوس چهار تا (دریافت کرد)،

این چنین بود که استخوانهای سپیدِ پدید آمدند،

که با چسبی از هماهنگی، ایزدگونه به هم متصل شده بودند.

97. ῥάχιν

۹۷. مهره‌ی پشت (در هم می‌شکند).

98. ἡ δὲ Χθὼν τούτοισιν ἴση συνέκυρσε μάλιστα,
Ἥφαιστῷ τ' ὄμβρῳ τε καὶ αἰθέρι παμφανόωντι,
Κύπριδος ὀρμισθεῖσα τελείῳ ἐν λιμένεσσιν
εἴτ' ὀλίγον μείζων εἴτε πλεόνεσσιν ἐλάσσων·
ἐκ τῶν αἰμά τε γέντο καὶ ἄλλης εἶδεα σαρκός.

۹۸. و زمین، لنگر انداخته در بندرگاهِ بی‌نقصِ (آفرودیته)،

با اینان در نسبت‌هایی تقریباً یکسان تلافی می‌کند،

با هفائستوس و باران و آذر،

گاهی (سهم زمین) کمی بیشتر از آنهاست و گاهی مقدارشان کمتر، خودش (زمین) بیشتر است.

از اینجاست که خون پدیدار می شود و تمام اشکال گوشت نیز هم.

99. κώδων. σάρκινος ὄζος.

۹۹. یک زنگ... ماریچ گوشتی (گوش).

100. ὧδε δ' ἀναπνεῖ πάντα καὶ ἐκπνεῖ· πᾶσι λίφαιμοι
σαρκῶν σύριγγες πύματον κατὰ σῶμα τέτανται,
καὶ σφιν ἐπὶ στομίοις πυκιναῖς τέτρηνται ἄλοξιν
ῥινῶν ἔσχατα τέρθρα διαμπερές, ὥστε φόνον μὲν
κεύθειν, αἰθήρι δ' εὐπορίην διόδοισι τετμηῆσθαι.
ἔνθεν ἔπειθ' ὁπότεν μὲν ἀπαΐζηι τέρεν αἷμα,
αἰθήρ παφλάζων καταΐσσεται οἴδματι μάργωι,
εὔτε δ' ἀναθρώισκηι, πάλιν ἐκπνέει, ὥσπερ ὅταν παῖς
κλεψύδρηι παίζηισι διειπετέος χαλκοῖο·
εὔτε μὲν αὐλοῦ πορθμὸν ἐπ' εὐειδεῖ χερὶ θεῖσα
εἰς ὕδατος βάπτηισι τέρεν δέμας ἀργυφέοιο,
οὐδ' ἔτ' ἐς ἄγγοσδ' ὄμβρος ἐσέρχεται, ἀλλὰ μιν εἵργει
ἀέρος ὄγκος ἔσωθε πεσὼν ἐπὶ τρήματα πυκνά,
εἰσόκ' ἀποστεγάσῃι πυκινὸν ῥόον· αὐτὰρ ἔπειτα
πνεύματος ἐλλείποντος ἐσέρχεται αἴσιμον ὕδωρ.
ὥς δ' αὐτως, ὅθ' ὕδωρ μὲν ἔχηι κάτα βένθεα χαλκοῦ
πορθμοῦ χωσθέντος βροτέωι χροῖ ἠδὲ πόροιο,
αἰθήρ δ' ἐκτὸς ἔσω λελημένος ὄμβρον ἐρύκει

ἀμφὶ πύλας ἰσθμοῖο δυσηχέος, ἄκρα κρατύνων,
εἰσόκε χειρὶ μεθῆι· τότε δ' αὖ πάλιν, ἔμπαλιν ἢ πρίν,
πνεύματος ἐμπίπτοντος ὑπεκθέει αἴσιμον ὕδωρ.
ὥς δ' αὐτως τέρεν αἶμα κλαδασσόμενον διὰ γυίων
ὀπότε μὲν παλίνορσον ἀπαίξειε μυχόνδε,
αἰθέρος εὐθὺς ρεῦμα κατέρχεται οἴδματι θῦον,
εὔτε δ' ἀναθρόισκηι, πάλιν ἐκπνέει ἴσον ὀπίσσω.

۱۰۰. از این روست که همه‌ی چیزها دم و بازدم دارند.^{۲۴}

همه جا، لوله‌های بی‌خون گوشتی بر سطح بدنشان گسترده شده است.

و در دهانه‌شان، سراسر بیرونی‌ترین بخش (سطح بدن) با روزنه‌هایی متراکم که کنار هم نشسته‌اند، سوراخ‌دار شده است،

چنان که خون در درون باقی بماند، و در ضمن از این شکاف برای عبور هوا راهی فراهم آید،

آنگاه، وقتی که ذره‌ای از خون از آنجا عقب نشست، حبابهای آذر شتابزده و نفیرکشان به درون هجوم می‌آورند،

و وقتی خون بازگردد، بار دیگر آذر به بیرون رانده می‌شود.^{۲۵}

درست مانند وقتی که دختر بچه‌ای با ساعت آبی^{۲۶} برساخته از مفرغی درخشان بازی می‌کند،

^{۲۴} این بند را ارسطو برای ما حفظ کرده است (Aristotle, *De respir*, 473 b 9)

^{۲۵} در اینجا امپدوکلس مدلی ساده و مکانیکی از دم و بازدم را به دست داده که با آمد و شد خون و هوا توضیح داده شده است.
^{۲۶} مثالی که امپدوکلس در اینجا به کار می‌گیرد، ساعت آبی است. این ساعت از ظرفی فلزی تشکیل می‌شد که آوندی (اتموس: ἠθμός) در زیر و لوله‌ای (آلوس: αὐλός) در بالا داشت. سوراخهایی (تُرِماتا، تُروپِماتا: τρήματα, τρυπήματα) در این آوند وجود داشت که آب پر شده در اندرونش به تدریج از آن بیرون می‌ریخت و به این ترتیب سطح آب در آوند زمان را نشان می‌داد.

تا زمانی که دستان لطیفش روی منفذ لوله (ی ساعت) را پوشانده،
 (هرچند که) و آن را در حجمی از آب سیمگون غوطه‌ور می‌سازد،
 اما جریان (آب) به درون ظرف (ساعت) نفوذ نمی‌کند،
 چون آذر^{۲۷} درون آن که به منفذ مسدود فشرده می‌شود،
 و تا وقتی که دختر به نگهداشتن آن ادامه دهد، از ورود آن جلوگیری می‌نماید.
 اما وقتی آذر بگریزد، به همان مقدار آب وارد می‌شود.
 به همین شکل، زمانی که آب ژرفای آوند مفرغین (ساعت) را پر کرده باشد،
 و دهانه و سوراخش با دست آدمی پوشانده شود،
 آذری که آرزومند وارد شدن است، آب را در اطراف درگاه گردنه‌ی بدآواز (ظرف) پس می‌زند،
 و سطحش را فشار می‌دهد، تا زمانی که دستش برای وارد شدنش راه بدهد.
 آنگاه، مثل قبل اما در جهتی واژگونه، باد به درون می‌تازد و حجمی همسان از آب بیرون می‌ریزد تا برایش جا باز
 کند.
 حتا آنگاه، زمانی که ذره‌های خون جاری در اندامها به اندرون هجوم می‌برد،

^{۲۷} در کل این بند، به تعادلی میان آب درون آوند ساعت، و آذر یا اثیر (αἰθήρ) اشاره شده که انگار در هوای پیرامون ساعت وجود دارد. همه‌ی مترجمان اروپایی αἰθήρ را به هوا برگردانده‌اند، که به نظرم دقیق نیست. تنها اشاره به هوا در این بندها به یک جمله (ἀέρος ὄγκος ἔσωθε πεσὼν ἐπὶ τρήματα πυκνά) مربوط می‌شود که ارسطو در آن کلمه‌ی ἀέρος (هوا) را به جای آذر به کار برده است. استاین (Stein) فرض کرده که ارسطو این کلمه را نادرست خوانده و برنت نیز از او پیروی کرده و به نظر من هم در اینجا مانند بقیه‌ی جملات این بند، منظور آذر است و ارسطو به اشتباه آن را به هوا تحریف کرده است.

در همان راستا جریان آذر با نفیری به درون پیشروی می کند،

وقتی خون باز گردد، هوا دوباره با حجمی برابر به بیرون بازدمیده می گردد.

101. κέρματα θηρείων μελέων μυκτῆρσιν ἐρευνῶν,
[ζῶονθ'] ὅσσ' ἀπέλειπε ποδῶν ἀπαλῆι περὶ ποίηι...

۱۰۱. (سگ) با بینی ای گشاده، (ذرات جدا شده) از اندامهای جانور را بو می کشد

و دمی (و نفسی) را که از پاهایش بر چمن نرم باقی مانده است.

102. ὧδε μὲν οὖν πνοιῆς τε λελόγγασι πάντα καὶ ὀσμῶν.

۱۰۲. بدین سان همه چیز سهمی از دم و بوی را به دست می آورند.

103. τῆιδε μὲν οὖν ἰότητι Τύχης πεφρόνηκεν ἅπαντα.

۱۰۳. اینگونه است که اندیشه‌ی همه‌ی چیزها با اراده‌ی بخت شکل می گیرد،

104. καὶ καθ' ὅσον μὲν ἀραιότατα ξυνέκυρσε πεσόντα.

۱۰۴. تا جایی که کمیاب‌ترین چیزها هنگام سقوط با هم برخورد می کنند.

105. αἷματος ἐν πελάγεσσι τεθραμμένη ἀντιθορόντος,

τῆι τε νόημα μάλιστα κικλήσκειται ἀνθρώποισιν·

αἷμα γὰρ ἀνθρώποις περικάρδιόν ἐστι νόημα.

۱۰۵. (قلب) که در میانه‌ی دریای خون تازنده به هر سو قرار دارد،

جایی است که آنچه آدمها اندیشه می خوانند (را می زاید)

چون خونی که پیرامون قلب است، اندیشه‌ی آدمیان است.

106. πρὸς παρεὸν γὰρ μῆτις ἀέξεται ἀνθρώποισιν.

۱۰۶. چون خرد مردمان از آنچه در است می بالد.

107. ἐκ τούτων [γὰρ] πάντα πεπήγασιν ἄρμωσθέντα
καὶ τούτοις φρονέουσι καὶ ἥδοντ' ἢ δ' ἀνιῶνται.

۱۰۷. زیرا از اینهاست که همه‌ی چیزها شکل می‌گیرند و با هم ترکیب می‌شوند،
و مردمان به واسطه‌ی آنهاست که لذت و رنج را درک می‌کنند.

108. ὅσον [δ'] ἄλλοιοι μετέφυν, τόσον ἄρ σφισιν αἰεὶ
καὶ τὸ φρονεῖν ἄλλοῖα παρίσταται...

۱۰۸. و درست همان طور که (در روز) میرندگان دگرگونی می‌یابند،
(شبانگاه و در رویا) به همان مقدار اندیشه‌هایی متفاوت به ذهن‌شان خطور می‌کند.

109. γαίηι μὲν γὰρ γαῖαν ὀπώπαμεν, ὕδατι δ' ὕδωρ,
αἰθέρι δ' αἰθέρα δῖον, ἀτὰρ πυρὶ πῦρ αἰδήλον,
στοργὴν δὲ στοργῆι, νεῖκος δὲ τε νεῖκει λυγρῶι.

۱۰۹. چون با زمین است که زمین را می‌بینیم، و آب را به واسطه‌ی آب،
آذر ایزدگون را با آذر (درک می‌کنیم) و با آتش، آتش نابودگر را،
با همدلی^{۲۸}، همدلی را می‌فهمیم و با کین، کین غم‌انگیز را.

110. εἰ γὰρ κέν σφ' ἀδινῆισιν ὑπὸ πραπίδεςσιν ἐρείσας
εὐμενέως καθαρῆισιν ἐποπτεύσης μελέτησιν,
ταῦτά τέ σοι μάλα πάντα δι' αἰῶνος παρέσσονται,

^{۲۸} بیشتر مترجمان مانند برنت و لئونارد کلمه‌ی *στοργήν* را به عشق (love) ترجمه کرده‌اند که به نظرم دقیق نیست. این کلمه در یونانی باستان به معنای همدلی و همدردی برادرانه بوده است و معنای مهربانی نیز از آن بر می‌آمده، اما نه با شدت و دلالتی که در «عشق» می‌بینیم.

ἄλλα τε πόλλ' ἀπὸ τῶνδ' ἐκτίσεται· αὐτὰ γὰρ αὖξει
ταῦτ' εἰς ἧθος ἕκαστον, ὅπῃ φύσις ἐστὶν ἕκαστωι.
εἰ δὲ σύ γ' ἀλλοίων ἐπορέξεται, οἷα κατ' ἄνδρα
μυρία δειλὰ πέλονται ἅ τ' ἀμβλύνουσι μερίμνας,
ἧ σ' ἄφαρ ἐκλείψουσι περιπλομένοιο χρόνοιο
σφῶν αὐτῶν ποθέοντα φίλην ἐπὶ γένναν ἰκέσθαι·
πάντα γὰρ ἴσθι φρόνησιν ἔχειν καὶ νόματος αἴσαν.

۱۱۰. اگر آن ذهن چالاک و تیز خویش را تقویت کنی،

و بر این چیزها با نیتی نیک و خطاناپذیر تمرکز نمایی،

آنگاه در سراسر عمر خویش از همه‌ی آنها به فراوانی برخوردار خواهی شد.

و چیزهای بیشتری نیز دریافت خواهی کرد.

چون این چیزها از درون خویشتن در دل تو می‌بالند و رشد می‌کنند،

در آنجا که طبع راستینِ مردمان قرار دارد.

اما اگر در جستجوی چیزهای دیگر برآیی،

مانند آن کسانی که ده هزار موضوع بی‌ارزش فکرتشان را تیره می‌سازد،

خیلی زود این چیزها در جریان گردش زمان تو را ترک خواهند کرد،

زیرا هریک از آنها شتابزده خواهان بازگشت به میان هم‌جنسان آغازین خویش هستند،

این را بدان که تمام چیزها سهمی از اندیشه و خرد دارند.

111. φάρμακα δ' ὅσσα γεγᾶσι κακῶν καὶ γήραος ἄλκαρ
πεύση, ἐπεὶ μούνωι σοὶ ἐγὼ κρανεῶ τάδε πάντα.

παύσεις δ' ἀκαμάτων ἀνέμων μένος οἷ τ' ἐπὶ γαῖαν
ὀρνύμενοι πνοιαῖσι καταφθινύθουσιν ἀρούρας·
5 καὶ πάλιν, ἦν ἐθέλησθα, παλίντιτα πνεύματα ἐπάξεις·
θήσεις δ' ἐξ ὄμβροιο κελαινοῦ καίριον αὐχμόν
ἀνθρώποις, θήσεις δὲ καὶ ἐξ αὐχμοῖο θερείου
ρεύματα δενδρεόθερπτα, τὰ τ' αἰθέρι ναιήσονται,
ἄξεις δ' ἐξ Ἄϊδαο καταφθιμένου μένος ἀνδρός.

۱۱۱. و باید بر تمام داروهایی که (مردمان) را از بیماری و پیری حفظ می‌کنند، تسلط یابی،

چون تنها برای توست که اینها را کسب کرده‌ام.

و باید قدرتِ بادهای خستگی‌ناپذیر، که بر زمین می‌تازند و درختزارها را ویران می‌کنند، را مهار سازی.

آری، و هنگامی که چنین آرزویی داشتی، باید توفانی در مقابله با آن برانگیزی

تو باید بعد از بارانی سیاه برای مردمان فصلی خشک فراهم آوری،

و دوباره باید خشکیِ تابستانه را با جویبارهایی جانشین سازی که از مینو^{۲۹} فرو می‌بارند و درختان را خوراک

می‌دهند.

تو باید زندگیِ مردی مُرده را از هادِس بازستانی.

112. ὦ φίλοι, οἱ μέγα ἄστυ κατὰ ξανθοῦ Ἀκράγαντος
ναίετ' ἀν' ἄκρα πόλεος, ἀγαθῶν μελεδήμονες ἔργων,

^{۲۹} در متن چنین آمده که جویبارها از آذر-اثر (αἰθέρι) فرو می‌بارند، اما روشن است که در اینجا باورِ زرتشتیِ ساخته شدنِ گنبد آسمان از آذر مورد نظر است. امیدوکلس در واقع دارد به این باور ایرانی اشاره می‌کند که آسمان، یعنی قلمرو مینو، از جنس آذر ساخته شده است.

ξείνων αἰδοῖοι λιμένες κακότητος ἄπειροι,
χαίρετ'· ἐγὼ δ' ὑμῖν θεὸς ἄμβροτος, οὐκέτι θνητός
πωλεῦμαι μετὰ πᾶσι τετιμένος, ὥσπερ ἔοικα,
ταινίαις τε περίστεπτος στέφεσίν τε θαλείοις·
τοῖσιν ἄμ' [εὔτ'] ἂν ἴκωμαι ἐς ἄστεα τηλεθάοντα,
ἀνδράσιν ἠδὲ γυναιξί, σεβίζομαι· οἱ δ' ἄμ' ἔπονται
μυρῖοι ἐξερέοντες, ὄπηι πρὸς κέρδος ἀταρπός,
οἱ μὲν μαντοσυνέων κεχρημένοι, οἱ δ' ἐπὶ νόσσωι
παντοίων ἐπύθοντο κλύειν εὐηκέα βάζιν
δηρὸν δὴ χαλεποῖσι πεπαρμένοι [ἀμφὶ μόγοισιν].

۱۱۲. ای دوستان، که بر فراز تپه‌ی شهر، در شهرِ بزرگی مشرف به صخره‌ی زرد آکراگاس سکونت گزیده‌اید،

کسانی که کارهای نیک می‌کنند و غریبه‌ها را عزیز می‌دارند،

بر شما درود، ای دوستان،

اکنون همچون ایزدی نامیرا در میانتان راه می‌سپارم،

با هر که ملاقات می‌کنم، با تاج گل و سربند غرقه‌ی افتخارم می‌سازد،

زمانی که با خیل پیروانم از زن و مرد به شهری آباد تازه وارد می‌شوم،

(اهالی شهر) مرا پرستش می‌کنند، و بی‌شمار از آنها به دنبالم می‌آیند.

می‌پرسند که چه راهی را در پیش بگیرند؟

برخی از آنها پیشگویی سروشی را می‌طلبند،

و برخی دیگر خواهان آموختن کلماتی شفابخش هستند،

تا بیماریهایی مزمن را که دیرزمانی مایه‌ی رنجشان شده، دفع کنند.^{۳۰}

113. ἄλλὰ τί τοῖσδ' ἐπίκειμ' ὡσεὶ μέγα χρῆμά τι ποάσσων,
εἰ θνητῶν περίεμι πολυφθερέων ἀνθρώπων;

۱۱۳. اما چرا این موضوع را این قدر گوشزد می‌کنم؟

گویی امر مهمی است که از مرتبه‌ی آدمیان میرنده و فناپذیر گذر کرده‌ام.

114. ὦ φίλοι, οἶδα μὲν οὖνεκ' ἀληθείη πάρα μύθοις,
οὓς ἐγὼ ἐξερῶ· μάλα δ' ἀργαλέη [ἦ] γε τέτυκται
ἀνδράσι καὶ δύσζηλος ἐπὶ φρένα πίστιος ὀρμή.

۱۱۴. دوستان، من به راستی می‌دانم در کلامی که می‌گویم، حقیقت نهفته است.

اما (پذیرش) این برای مردان دشوار است،

و ایشان بر نفوذ باورها بر ذهن‌شان رشک می‌ورزند.

115. ἔστιν Ἀνάγκης χρῆμα, θεῶν ψήφισμα παλαιόν,
αἰδίων, πλατέεσσι κατεσφρηγισμένον ὄρκοις·
εὐτέ τις ἀμπλακίησι φόνωι φίλα γυῖα μίηνηι,
[Νεΐκεΐ θ'] ὅς κε ἐπίορκον ἀμαρτήσας ἐπομόσσηι,
5 δαίμονες οἶτε μακραίωνος λελάχασι βίοιο,
τρὶς μιν μυρίας ὥρας ἀπὸ μακάρων ἀλάλησθαι,
φυομένους παντοῖα διὰ χρόνου εἶδεα θνητῶν
ἀργαλέας βιότοιο μεταλλάσσοντα κελεύθους.

³⁰ Diogenes Laërtius, viii. 61.

αἰθέριον μὲν γὰρ σφε μένος πόντονδε διώκει,
10 πόντος δ' ἐς χθονὸς οὐ̄δας ἀπέπτυσε, γαῖα δ' ἐς αὐγὰς
ἡελίου φαέθοντος, ὃ δ' αἰθέρος ἔμβαλε δίναις·
ἄλλος δ' ἐξ ἄλλου δέχεται, στυγέουσι δὲ πάντες.
τῶν καὶ ἐγὼ νῦν εἰμι, φυγὰς θεόθεν καὶ ἀλήτης,
Νεΐκεῑ μαινομένωι πίσυνος.

۱۱۵. بخت، آن فرمان کهن و ماندگارِ خدایان، این آگهی را برخوانده،

(پیامی) پوشیده در لفاف سوگندی استوار،

که هرگاه یکی از ارواح (دایمون) که (درازای عمرش) سهمی اندک از روزها دارد، دست خود را به خون بیالاید،

یا آفند و کین^{۳۱} بپرورد و سوگند دروغ بخورد،

او باید سه هزار سال آزر از قلمرو رستگاران طرد شود،

در طول زمان به تمام اشکالِ جاندارانِ میرنده در آید (و باززاییده شود)،

(به شکل موجوداتی که) مسیرهای پردغدغهی حیات را پی در پی طی می کنند،

چون آذر او را به دریا طرد می کند،

و دریا او را به زمین خشک پرتاب می کند،

زمین او را به سوی تابش درخشان خورشید می راند،

^{۳۱} دیلز کلمه‌ی چهارم از سطر سوم را φόνω خوانده و برنت نیز از او پیروی کرده است. نخستین کلمه از سطر چهارم که ادامه‌ی جمله است، مخدوش شده و از بین رفته، اما دیلز آن را به صورت «نکئی» (Νεΐκεῑ) بازسازی کرده است. در این حالت ὁμαρτήσας با ἄμαρτήσας مترادف می شود. برنت هم همین تعبیر را برگرفته و من هم بر همین اساس ترجمه کرده‌ام.

و او بار دیگر به سوی جریانِ نامساعدِ آذر پس می‌راندش.
یکی او را از دیگری تحویل می‌گیرد، و همه او را طرد می‌کنند.

حالا من یکی از ایشان هستم،

یک تبعیدیِ سرگردان از قلمرو خدایان

چرا که سر به اطاعت کینِ دیوانه نهادم.

116.στυγέει δύσκλητον Ἀνάγκην.

۱۱۶. (خاریس^{۳۲}) از بختِ تحمل‌ناپذیر متنفر است.

117.ἤδη γάρ ποτ' ἐγὼ γενόμεν κοῦρός τε κόρη τε
θάμνος τ' οἰωνός τε καὶ ἔξαλος ἔλλοπος ἰχθύς.

۱۱۷. چون من پیش از این پسر و دختر بوده‌ام،

و همچنین بوته‌ای و پرنده‌ای و ماهی‌گنگی در میان موجها.

118.κλαῦσά τε καὶ κώκυσα ἰδὼν ἄσυνήθεα χῶρον.

۱۱۸. در آن هنگام که سرزمینی ناآشنا را دیدم، گریستم و مویه کردم.

119.ἐξ οἴης τιμῆς τε καὶ ὄσσου μήκεος ὄλβου

ὧδε [πεσὼν κατὰ γαῖαν] ἀναστρέφομαι μετὰ θνητοῖς.

۱۱۹. که از چه سرافرازی و بلندای چه شکوهی به نشیبِ زیستن

در میان این میرندگان [در زمین] فرو افتاده‌ام.

^{۳۲} Charis

120. ἠλύθομεν τόδ' ὑπ' ἄντρον ὑπόστεγον...

۱۲۰. در آن هنگام بود که به غاری سرپوشیده رسیدیم^{۳۳}...

121. ἀτερπέα χῶρον,

ἔνθα Φόνος τε Κότος τε καὶ ἄλλων ἔθνεα Κηρῶν

αὐχμηραὶ τε νόσοι καὶ σήψεις ἔργα τε ῥευστά

Ἄτης ἂν λειμῶνα κατὰ σκότος ἠλάσκουσιν.

۱۲۱. سرزمینی بی سرور

جایی که قتل و دشمنی و جنگاوران قبیله‌ی نفرین در آن اقامت گزیده‌اند.

(جایی که) فوجهای مرض و تباهی و سیل در ظلمت بر چراگاه‌های آتِه می‌تازند.

122. ἔνθ' ἦσαν Χθονίη τε καὶ Ἥλιόπη ταναῶπις,

Δῆρις θ' αἱματόεσσα καὶ Ἀρμονίη θεμερῶπις,

Καλλιστώ τ' Αἰσchrή τε, Θόωσά τε Δηναίη τε,

Νημερτής τ' ἐρόεσσα μελάγκουρος τ' Ἀσάφεια.

۱۲۲. در آنجا (ایزدبانوی) زمین^{۳۴} و (ایزدبانوی) تیزچشم خورشید^{۳۵} (حضور دارند)^{۳۶}

کشمکش خونین و هماهنگی نرم و آرام (آنجا هستند)

^{۳۳} پورفیریوس گزارش کرده (Porphry, *De antro Nymph.* 8) که این جملات را راهنمای ارواح بر زبان رانده است. باید

به این نکته توجه کرد که مفهوم غار در اینجا ربطی به تمثیل افلاطون ندارد و در بافتی اورفه‌ای بیان شده است.

³⁴ Chthonie

³⁵ Heliopie

³⁶ چنان که برنت خاطرنشان کرده، این بند با الهام از فهرست پریان در ایلیاد (*Iliad*, xviii. 39 sqq.) نوشته شده است. پیش

از امیدوکلس، فرکودس هم به ایزدبانوی زمین (ختونیه) اشاره کرده بود (Diogenes Laertius. i. 119).

درستکار (کالیستو) و مکار (آیسخره)، تیزپا (تئوسا) و کُندرو (دنائِه)،

حقیقت زیبارو و تردید سیاه‌مو آنجا هستند

123. Φυσώ τε Φθιμένη τε, καὶ Εὐναίη καὶ Ἔγερσις,
Κινώ τ' Ἀστεμφής τε, πολυστέφανός τε Μεγιστώ
καὶ Φορύη, Σωπή τε καὶ Ὀμφαίη...

۱۲۳. بالیدن و فاسد گشتن، به خواب رفتن و از خواب برخاستن،

جنبش و سکون، شکوه تاج‌داران و میانه‌حالی (رعیت)، سکوت و آوا (آنجا هستند).

124. ὦ πόποι, ὦ δειλὸν θνητῶν γένος, ὦ δυσάνομβον,
τοίων ἔκ τ' ἐρίδων ἔκ τε στοναχῶν ἐγένεσθε.

۱۲۴. ای توده‌ای که از نسل نگون‌بخت میرایان هستی، ای تلخ‌کامان!

از این دشمنی‌ها و مویه‌هاست که زاده شده‌اید.

125. ἔκ μὲν γὰρ ζῶων ἐτίθει νεκρὰ εἶδε' ἀμείβων.

۱۲۵. او با دگرگون ساخت ریخت‌هایشان، از موجودات زنده نعشی ساخت،

126. σαρκῶν ἀλλογνῶτι περιστέλλουσα χιτῶνι.

۱۲۶. (ایزدبانو) آنان را در جامه‌ای غریب از گوشت پوشاند.^{۳۷}

127. ἐν θήρεσσι λέοντες ὀρειλεχέες χαμαιεῦναι
γίγνονται, δάφναι δ' ἐνὶ δένδρεσιν ἠυκόμοισιν.

^{۳۷} در آیین اورفه‌ای، جامه (خیتون: χιτῶν) کمابیش با پوششی که خداوند بعد از گناه نخستین به آدم می‌دهد، همسان است. با استفاده از منابع متاخرتر، می‌توان فرض کرد که در دوران امپدوکلس هم این جامه نماد تبعید روح انسانی به قلمرو خاکی بوده است.

۱۲۷. آنان در میان جانوران به شیرهایی تبدیل می‌شوند که لانه‌شان را در تپه و بستر را بر زمین بر می‌گزینند،
در میان درختان، به درخت غار (تبدیل می‌شوند)، با برگهایی نیکو.

128. οὐδέ τις ἦν κείνοισιν Ἄρης θεὸς οὐδὲ Κυδοιμός
οὐδὲ Ζεὺς βασιλεὺς οὐδὲ Κρόνος οὐδὲ Ποσειδῶν,
ἀλλὰ Κύπρις βασίλεια.
τὴν οἱ γ' εὐσεβέεσσιν ἀγάλμασιν ἰλάσκοντο
γραπτοῖς τε ζῳίοισι μύροισί τε δαιδαλεόδομοις
σμύρνης τ' ἀκρήτου θυσίαις λιβάνου τε θυώδους,
ξουθῶν τε σπονδὰς μελιτῶν ρίπτοντες ἐς οὕδας·
ταύρων δ' ἀκρήτοισι φόνοις οὐ δεύετο βωμός,
ἀλλὰ μύσος τοῦτ' ἔσκεν ἐν ἀνθρώποισι μέγιστον,
θυμὸν ἀπορραΐσαντας ἐνέδμεναι ἡέα γυῖα.

۱۲۸. آنان^{۳۸} نه ایزدی به نام آرس داشتند و نه کودویموس،

و نه شاه زئوس، و نه کروونوس و نه پوزئیدون

اما شهربانو کوپریس (را می‌شناختند)

و هدایایی مقدس و صورتهایی نقاشی شده را به او پیشکش می‌کردند.^{۳۹}

^{۳۸} منظور کسانی است که در عصر زرین می‌زیستند.

^{۳۹} روایت پورفیریوس از این بند عبارت *γραπτοῖς τε ζῳίοισι* را هم دارد که نشان می‌دهد در عصر زرین برای کوپریس جانور هم قربانی می‌کرده‌اند. برنت با تکیه به گزارش فاوورینوس (Diogenes Laertius, viii. 53) در این مورد که امپدوکلس بر فراز کوهها تنها قربانی‌های غیرجانوری و غیرخونین را به ایزدان پیشکش می‌کرده، کلمه‌ی بعدی را *μακτοῖς* خوانده و به این ترتیب

و عطرهایی خوشبو را، و مرّ خالص را، و بخورهایی با بوی شیرین را نذر می‌کردند.

و شانه‌های عسل قهوه‌ای را بر زمین می‌چیدند،

و مذبح با خون پاکِ گاو نر آلوده نمی‌شد،

چرا که این کار در میان‌شان بدترین گناه بود، که بعد از تهی شدن از حیات، اندامهای نیکوی (گاو) را بخورند.

129. ἦν δέ τις ἐν κείνοισιν ἀνὴρ περιώσια εἰδώς,
ὅς δὴ μήκιστον πραπίδων ἐκτήσατο πλοῦτον
παντοίων τε μάλιστα σοφῶν ἐπιήρανος ἔργων·
ὁπότε γὰρ πάσησιν ὀρέξαιτο πραπίδεσσιν,
ῥεῖ ὁ γε τῶν ὄντων πάντων λεύσσεσκεν ἕκαστον
καί τε δέκ' ἀνθρώπων καί τ' εἴκοσιν αἰώνεσσιν.

۱۲۹. و در میان‌شان مردی بود با فهمی ناب و کمیاب

که در همه‌ی کارهای هوشمندانه خبره بود.

و ثروتِ گرانبهای خرد را اندوخته بود،

هرگاه که با هوشیاریِ ذهن خویش به جایی می‌نگریست،

به آسانی هر آنچه را که در ده یا حتا بیست برابر عمر آدمیان می‌گذشت، مشاهده می‌کرد.^{۴۰}

فرض کرده پیشکشها با کشتن جانوران همراه نبوده‌اند. من متن اصلی را باقی گذاشته‌ام، اما سخنش را در مورد دلالت معنایی این بند پذیرفته‌ام.

^{۴۰} دیوگنس لائرتیوس که این بند را نقل کرده، نوشته که تیمائوس نامی سراینده‌ی آن را پوتاگوراس دانسته است، اما همچنین نوشته که آن را به امپدوکلس نیز منسوب می‌کرده‌اند (Diogenes Laertius, viii. 54).

130. ἦσαν δὲ κτίλα πάντα καὶ ἀνθρώποισι προσηνῆ,
θῆρές τ' οἰωνοὶ τε, φιλοφροσύνη τε δεδήει.

۱۳۰. همه چیز آرام بود و برای آدمیان خوشایند و دوستانه،

دوان و پرندگان نیز چنین بودند، و همه جا از حسی دوستانه سرشار بود.

131. εἰ γὰρ ἐφημερίων ἔνεκέν τινος, ἄμβροτε Μοῦσα,
ἡμετέρας μελέτας [μέλε τοι] διὰ φροντίδος ἐλθεῖν,
εὐχομένωι νῦν αὖτε παρίστασο, Καλλιόπεια,
ἀμφὶ θεῶν μακάρων ἀγαθὸν λόγον ἐμφαίνοντι.

۱۳۱. ای موسا (موز) نامیرا، اگر در این عمر کوتاه،

همچنان سر آن داری تا بار دیگر به من آموزش دهی،

کالیوپه، ای خوش‌آواز، بار دیگر آنگاه که بر تو نماز می‌برم، کنارم بایست

در آن زمان که گفتاری پاکیزه را درباره‌ی ایزدان باشکوه بر زبان می‌رانم.

132. ὄλβιος, ὃς θεῶν πραπίδων ἐκτήσατο πλοῦτον,
δειλὸς δ' ὧι σκοτόεσσα θεῶν πέρι δόξα μέμηλεν.

۱۳۲. آنکس که خرد گرانبهای ایزدان را به دست آورد، رستگار است،

نگون‌بخت آن که پنداری ناراست از خدایان دارد.

133. οὐκ ἔστιν πελάσασθαι ἐν ὀφθαλμοῖσιν ἐφικτόν
ἡμετέροις ἢ χερσὶ λαβεῖν, ἥϊπέρ τε μεγίστη
πειθοῦς ἀνθρώποισιν ἀμαξιτὸς εἰς φρένα πίπτει.

۱۳۳. با چشمانمان نمی‌توانیم (خدایان) را دریابیم،

یا با دستمان او را در بر گیریم،

با این راهها، که مرسوم‌ترین شیوه‌ی فهم آدمیان از چیزهاست.

134. οὐδὲ γὰρ ἀνδρομέηι κεφαλῆι κατὰ γυῖα κέκασται,
οὐ μὲν ἀπαὶ νότοιο δύο κλάδοι αἴσسونται,
οὐ πόδες, οὐ θοὰ γοῦνα, οὐ μήδεα λαχνήεντα,
ἀλλὰ φρήν ἱερὴ καὶ ἀθέσφατος ἔπλετο μοῦνον,
φροντίσι κόσμον ἅπαντα καταΐσσουσα θοῆισιν.

۱۳۴. چون او (خدا) سرِ انسان‌وار بر دوش ندارد،

از شانه‌هایش دو شاخه (بازو) بیرون نروییده است.

پایی ندارد، و زانوانی چالاک نیز، و نه بخش‌هایی پوشیده در پشم

بلکه او تنها ذهنی مقدس و ناگفتنی است،

که با اندیشه‌هایی تیزپا سراسر کیهان را در می‌نوردد.

135. ἀλλὰ τὸ μὲν πάντων νόμιμον διὰ τ' εὐρυμέδοντος
αἰθέρος ἠνεκέως τέταται διὰ τ' ἀπλέτου αὐγῆς.

۱۳۵. اما قانون همگانی همه جا را در بر می‌گیرد،

از (قلمرو) آذر حکمروا بر دوردستها، تا نور بیکران (در آسمان).

136. οὐ παύσεσθε φόνοιο δυσηχέος; οὐκ ἔσορατε
ἀλλήλους δάπτοντες ἀκηδείησι νόοιο;

۱۳۶. آیا از این کشتارِ بدآوازه دست نخواهی کشید؟

آیا نمی‌نگری که با این نادانی و کژاندیشی چه به روزگار یکدیگر می‌آورید؟

137. μορφήν δ' ἀλλάξαντα πατὴρ φίλον υἱὸν αἰείρας
σφάζει ἐπευχόμενος μέγα νήπιος· οἱ δ' ἐπορευῶνται

λίσσόμενοι θύοντας, ὁ δ' αὖ νήκουστος ὁμοκλέων
σφάξας ἐν μεγάροισι κακὴν ἀλεγύνατο δαῖτα.
ὥς δ' αὐτως πατέρ' υἱὸς ἐλὼν καὶ μητέρα παῖδες
θυμὸν ἀπορραΐσαντε φίλας κατὰ σάρκας ἔδουσιν.

۱۳۷. پدر، فرزندش را که (در قالب جانوری) دگرذیسی یافته بر دستانش بلند می‌کند

و دعاگویان، گلویش را به قصد قربانی کردن می‌برد.

ای ابله نابکار! آنگاه به سوی (مراسم) قربانی می‌شتابد، و طلب آمرزش می‌کند،

در حالی که گوشه‌هایش برای شنیدن صدای فریاد (جانور قربانی) کر شده است،

او را می‌کشد و بزمی اهریمنی را در تالار خانه‌اش ترتیب می‌دهد.

به همین گونه پسران پدران را می‌کشند، و فرزندان مادران را،

جانشان را بیرون می‌کشند و گوشت ارجمندشان را می‌بلعند.

138. χαλκῶι ἀπὸ ψυχὴν ἀρύσας

۱۳۸. جانشان را با مفرغ می‌ستانند.^{۴۱}

139. οἴμ' ὅτι οὐ πρόσθεν με διώλεσε νηλεὲς ἦμαρ,
πρὶν σχέτλι' ἔργα βορᾶς περὶ χεῖλεσι μητίσασθαι.

۱۳۹. سوگ بر من که در آن روز سنگدلانه‌ی مرگ نابود نشدم،

^{۴۱} برخی از مترجمان «پسوخته» (ψυχή) را در این بند به روح ترجمه کرده‌اند که معنایی متاخرتر است. در اینجا نمایان است که امیدوکلس به جدا شدن دم حیات‌بخش جانور قربانی بعد از کشته شدنش با خنجر مفرغی اشاره می‌کند.

(آنگاه که) لبانم عمل پلیدِ بلعیدن (گوشت قربانی) را مرتکب گشت.

140. δάφνης [Φοιβείων] φύλλων ἄπο πάμπαν ἔχεσθαι.

۱۴۰. دستانت را از برگ درخت غار [فویبه] دور نگه دار.

141. δειλοί, πάνδειλοι, κυάμων ἄπο χειῖρας ἔχεσθαι.

۱۴۱. این نگون بخت، ای یکسره نگون بخت، دستانت را از لوییا دور نگه دار!

142. τὸν δ' οὐτ' ἄρ τε Διὸς τέγεοι δόμοι αἰγιόχοιο

τέ[ρποι] ἄν οὐδὲ [αἰνῆς Ἑ]κ[άτ]ης τέγος [ἠλιτόποιον].

۱۴۲. نه قصر سرپوشیده‌ی خداوند (دئوس) از او پذیرایی می‌کند،

و نه سرای هراس‌انگیز [هکاته].

143. κρηνάων ἄπο πέντε ταμόντ' [ἐν] ἀτειρεί χαλκῶι . . .

۱۴۳. آبهای پنج چشمه را در (ظرف) مفرغ بریز و تطهیر کن...

144. νηστεῦσαι κακότητος.

۱۴۴. شتابان در زشتکاری.

145. τοιγάρτοι χαλεπήσιν ἀλύοντες κακότησιν

οὔποτε δειλαίων ἀχέων λωφήσετε θυμόν.

۱۴۵. از آنجا که با بدکاری خویشان را پلید ساخته‌ای،

هرگز حیات خویش را از رنجهای گران خلاص نخواهی ساخت.

146. εἰς δὲ τέλος μάντις τε καὶ ὑμνοπόλοιοι καὶ ἱητροί

καὶ πρόμοιοι ἀνθρώποισιν ἐπιχθονίοισι πέλονται.

ἔθθεν ἀναβλαστοῦσι θεοὶ τιμῆσιν φέριστοι.

۱۴۶. آنان که به غایتها می‌نگرند، خوانندگان سرودهای ارجمند

پزشکان خردمند، و برجسته‌ترین آدمیان حاضر بر پشت زمین،

آنان در میان ایزدان می‌بالند و به افتخار دست می‌یابند،

147. ἀθανάτοις ἄλλοισιν ὀμέστιοι αὐτοτράπεζοι,

εὐνιες ἀνδρείων ἀχέων, ἀπόκληροι, ἀτειρεῖς.

۱۴۷. یکسره با نامیرایان در بزم همنشین خواهند بود،

و در برابر رنجهای انسانی و قابلیت آسیب رساندن ایمن خواهند گشت.

148. ἀμφιβρότην χθόνα.

۱۴۸. زمین که فرو پوشاننده‌ی مردم است.

149. νεφεληγερέτην.

۱۴۹. گردآورنده‌ی ابرها.

150. πολυαίματον ἦπαρ.

۱۵۰. جگر لبریز از خون.

151. ζείδωρος.

۱۵۱. زندگی بخش.

152. γῆρας ἡμέρας.

152. عصرگاه، پیری روز.

153. βαυβώ

153. شکم.

153a. ἐν ἑπτὰ ἐβδομάσιν.

۱۵۳. در هفت بار هفت روز.